

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۶)

توطئه روحانی‌ستیزی در خاطرات منسوب به آقای منتظری

دکتر سید حمید روحانی^۱

◆ چکیده

اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی از توطئه‌های استعمار بوده و هست. توطئه‌ای که دشمنان اسلام با به بازی گرفتن گروه‌های مختلف تأثیرگذار سیاسی و اجتماعی به ویژه از میان روحانیت – با توجه به میزان نقش و حضور آنان در جامعه و سیاستگذاری‌ها – تلاش شوم خود را در براندازی اسلام و خدشه‌دار کردن چهره اسلام پی می‌گیرد. این سیاست سیاه از پیش از دوره مشروطیت یا به بیان دقیق‌تر در دوره معاصر، از زمان حکم جهاد در جنگ ایران و روس و دستور دفاع از نوامیس ملت در برابر فزون‌خواهی گریبایدوف (سفیر تزار) که منجر به حمله مردم به سفارت روسیه و قتل گریبایدوف گردید، پایه‌ریزی شد و تا به امروز ادامه دارد و چهره کریه او در عملکرد روشن‌فکران غرب‌زده یا روحانی‌نماهای منحرف

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

نمایان است. اما زشتی آن، هنگامی بارزتر و تأسف‌برانگیزتر شد که تیشه را به دست ریشه دادند؛ روحانی‌نمایی که با لباس دین و مذهب، آگاهانه یا ناآگاهانه و از سر ساده‌لوحی و بی‌خردی به مبارزه علیه اسلام پرداختند. این عملکرد بیش از هر چیز در نوشته‌های آثار آنان معطوف است. هر چند، گاهی این نوشته‌ها به ایشان منتسب می‌شود، اما این، از بار مسئولیت و اشتباه آنان نمی‌کاهد؛ چراکه با ساده‌انگاری و بی‌درایتی، ضربات تأمل‌برانگیزی را بر پیکره اسلام و جامعه روحانیت وارد آورده‌اند و به دست خود، چاهی را کنده‌اند که خود برای همیشه در قعر آن فرو می‌مانند. خطرات منسوب به آقای منتظری نیز از همین آثار است که آگاهانه در پی ضربه وارد کردن به جامعه روحانیت و به بیان درست‌تر، اسلام است. بنابراین، به دلیل اهمیت موضوع، در مقاله پیش رو به جنبه روحانی‌ستیزی با هدف اسلام‌زدایی در کتاب خطرات منتسب به آقای منتظری می‌پردازیم. واژگان کلیدی: آقای منتظری، اسلام‌زدایی، روحانی‌ستیزی، استعمار، منافقین.

◆ مقدمه

روایت می‌کنند که مرجع بزرگ شیعه، میرزای شیرازی (اعلی‌الله مقامه)، آن‌گاه که خبر استقبال بی‌مانند و حماسی مردم ایران را از حکم تحریم تنباکو دریافت کرد و از پیروی بی‌چون و چرای همه طبقات و قشرهای جامعه حتی پرده‌نشینان حرمسرای شاه از این حکم الهی - سیاسی آگاهی یافت، اشکش جاری شد و اظهار داشت:

زورمداران و قدرتمندان جهان تا دیروز از عمق نفوذ مرجعیت و روحانیت در میان ملت‌ها تا این پایه آگاهی نداشتند و نقش روحانیت را در انگیختن توده‌ها به درستی برنتافته بودند، اکنون که به این قدرت و موقعیت پی برده‌اند، خدا می‌داند چه توطئه‌ها، ترفندها، نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی به کار گیرند و چه بلاهایی بر سر روحانیت بیاورند. (نزدیک به این مضامین)

این پیش‌بینی ژرف‌اندیشانه، نشان از این واقعیت دارد که میرزای شیرازی دشمنان ملت‌ها را به خوبی می‌شناخت و از کینه‌ورزی‌ها، توطئه‌چینی‌ها و آزمندی‌های آنان به درستی آگاهی داشت و این واقعیت را دریافت کرده بود که تبهکاران جهان‌خوار، در راه رسیدن به آن و نیاز

استعماری و خواسته‌های شیطانی خویش خستگی‌ناپذیرند و در برابر ضربه‌های سنگین و سیلی‌های سهمگینی که از ملتها دریافت می‌کنند، از پای در نمی‌آیند، طعمه را رها نمی‌کنند و سر جای خود نمی‌نشینند؛ بلکه با به کارگیری نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی می‌کوشند سدها را در هم بشکنند، موانع را از سر راه خواسته‌های استعماری خود بردارند و روزنه‌های رخنه و نفوذ را بیابند و راه را برای غارت سرمایه‌های کلان و ارزشمند ملتها و سلطه بر کشورهای زرخیز هموار سازند. این واقعیت در درازای تاریخ بارها به اثبات رسیده است. هر بار که ملتها با فداکاری، قدرت‌های استعماری را از کشور خود بیرون راندند، آن تبهکاران همه نیرو و نیرنگ خود را به کار گرفته‌اند که بار دیگر به آن کشور بازگردند و آب رفته را به جوی باز آرند. استعمارگران انگلیس و روس، پیش از جریان «رژی» و حکم تاریخی میرزای شیرازی نیز ضربه‌های سنگینی از عالمان اسلامی و پیروانشان خورده بودند و زخم‌های سوزانی از آنان بر پشت داشتند.

فراماسون‌ها از نخستین بازیگران سیاسی بودند که با همه نیرو و توان به ستیز و مبارزه با اسلام و روحانیت برخاستند و توطئه اسلام‌زدایی را زیر پوشش «پروتستانتیسم اسلامی» و تزه‌های مرموز «جدایی دین از سیاست»، «اسلام منهای روحانیت» و... مطرح کردند و پی گرفتند.

حکم جهاد در جنگ ایران و روس که ملت ایران را بر آن داشت تا به رغم نداشتن امکانات جنگی و سلاح‌های پیشرفته و در واقع با دست خالی، حدود چهار دهه در برابر ابرقدرت خون‌آشام تزار بایستند و مقاومت کنند؛ حکم دفاع از سوی علمای تهران در برابر فزون‌خواهی گریبایدوف، سفیر سرمست تزار که به یورش شجاعانه مردم به سفارت روسیه و کشتن سفیر و همراهان او منجر گردید؛ حکم تکفیر فراماسون‌ها از سوی آیت‌الله ملاعلی کنی که به آتش زدن فراموشخانه

از جانب مردم کشیده شد؛ رویارویی علما با قرارداد استعماری «روپتر» و واداشتن ناصرالدین شاه به لغو آن؛ حرکت بیدارکننده و ضد استعماری سید جمال‌الدین اسدآبادی و... هر کدام حرکتی بود که ضربه‌های سنگین و مهیبی بر بنیاد اهریمنی استعمار وارد آورد و منافع استعمارگران را با خطر جدی روبه‌رو ساخت. اما حکم تاریخی میرزای شیرازی علیه قرارداد رژی، زنگ خطر را در گوش جهانخواران به صدا درآورد و این واقعیت را برای آنان آشکار ساخت که یک سطر نوشته مقام ولایت و مرجعیت می‌تواند ابرقدرت‌ها را زمین‌گیر سازد و ارتش مجهز به سلاح‌های مدرن و مخرب و پیشرفته استعمارگران نیز در برابر حکم ولی فقیه کارایی ندارد. از این رو، پس از شکست کمپانی رژی در برابر حکم تحریم تنباکو، استعمارگران انگلیس و روسیه، در راه در هم شکستن قدرت مرجعیت و روحانیت توطئه‌های مشترکی را در دست اجرا و انجام قرار دادند و شیوه‌ها و شگردهایی را برای پیشبرد توطئه‌های خود به کار گرفتند. شبیخون به آیین‌های بخش اسلام، به سخره گرفتن باورهای دینی، به زیر سؤال بردن اصل ولایت فقیه و مسئله تقلید، نسبت‌های ناروا دادن به رهبران روحانی و پیشوایان اسلامی، خوار و بی‌ارزش شمردن علوم اسلامی و قوانین قرآنی، تجاوز ظالمانه به حریم روحانیت و اعدام، ترور، کشتن، زهر چشانیدن و سر به نیست کردن شماری از علما و بزرگان روحانی، انتشار کتاب‌ها و نشریات آکنده از دروغ، اتهام، افترا و نسبت‌های ناروا به پیامبران خدا، امامان معصوم، عالمان آگاه، حوزه‌های دینی و... از توطئه‌ها و ترفندهایی بود که استعمارگران در راه دور داشتن ملت‌های مسلمان از اسلام و روحانیت زیرکانه به کار گرفتند و دنبال کردند.

فراماسون‌ها از نخستین بازیگران سیاسی بودند که با همه نیرو و توان به ستیز و مبارزه با اسلام و روحانیت برخاستند و توطئه اسلام‌زدایی را زیر پوشش «پروتستانتیسم اسلامی» و تزه‌های مرموز «جدایی دین از سیاست»، «اسلام منهای روحانیت» و... مطرح کردند و پی گرفتند.

عسگرخان ارومی و میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی، از نخستین ایرانیان سرسپرده به لژ

فراماسونری، آنگاه که به ایران بازگشتند، چند شعار را به ارمان آوردند:

ایرانی باید از مغز سر تا انگشت پا فرنگی شود تا به پیشرفت و ترقی و تمدن دست یابد
و دوشادوش کشورهای پیشرفته جهان به پیش رود!

دین مایه بدبختی، عقب‌ماندگی و وابستگی است! و تا روزی که ملت ایران پایبند دین و
مذهب است روی استقلال و آزادی را نخواهد دید!

پان‌ایرانیسم و اندیشه ناسیونالیستی بایستی به جای اتحاد اسلامی به کار گرفته شود.
ایرانی باید به نژاد خود بنازد و نژادپرستی را به جای خداپرستی دنبال کند.

به دنبال آنان سرهنگ آخوندف، مأمور حکومت تزار روسیه و میرزا آقاخان کرمانی،^۱
بازیگر صحنه شدند و در راه به زیر سؤال بردن اسلام و بدنام کردن پیشوایان اسلامی، به
نوشتن کتاب‌ها و نشریاتی ضد اسلامی دست زدند و دین‌باوری و تقلید از مجتهدان را مورد
نکوهش قرار دادند و کوشیدند از راه قصه‌نویسی، داستان‌سرایی، افسانه‌بافی، نمایشنامه‌ها،
سرودن اشعار و... دین‌باوری و وجود علمای دینی را مایه نادانی و واپس‌گرایی بنمایانند و
پایه‌های باورمندی مردم را به دین و روحانیت سست کنند.

آخوندف در یکی از کتاب‌های خود به نام «مکتوبات جلال‌الدوله» زشت‌ترین و سخیف‌ترین
نسبت‌ها و ناسزاها را به اسلام، پیشوایان اسلامی و عالمان روحانی روا داشت و پیروی مردم
از مجتهدان و فقها را مورد نکوهش قرار داد و مردمی را که از فقهای اسلامی پیروی و تقلید
می‌کنند، خرافه پرستان بی‌خرد و بی‌شعور نامید!^۲

میرزا آقاخان کرمانی نیز در کتاب‌هایی که با عناوین «سه مکتوب»، «صد خطابه»، «هفتاد و
دو ملت»، «هشت بهشت» و... منتشر کرد، دین‌باوری و اسلام‌خواهی ملت ایران را مورد تاخت
و تاز قرار داد و از مجتهدان بزرگی مانند میرداماد، علامه حلی، ملاعلی کنی و... به زشتی یاد

۱. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، دامادهای میرزا یحیی صبح‌ازل، رهبر فرقه ضاله ازلیه از انشعابات
فرقه بابیه بودند که در نوشتن مطالبی علیه اسلام، مسلمانان و روحانیت پروایی نداشتند.

۲. برای آگاهی بیشتر نک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹).

کرد و آن بزرگواران را به جرم اینکه با بیگانه‌پرستی، فرنگی‌مآبی، و سازمان فراماسونری سر ناسازگاری داشتند و آیین مقدس اسلام را پاس می‌داشته‌اند، مورد هتک و اهانت قرار داد و با کفرگویی و یاوه‌سرایی کوشید توطئه اسلام‌زدایی را پیش ببرد و به قدرت معنوی مرجعیت و ولایت آسیب برساند.^۱

صادق هدایت، میرزا ملکم‌خان، جلال‌الدین میرزا، طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای و... نیز از دیگر عناصر ماسونی و غرب‌زدگان فریب‌خورده بودند که در راه پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی و رویارویی با عالمان دینی و فقیهان اسلامی کوشیدند و بر ضد علمای اسلام نشریه‌ها انتشار دادند، شبنامه‌ها پراکنده ساختند و کتاب‌ها نوشتند. صادق هدایت در بسیاری از نوشته‌های خود، اسلام و مسلمانان را مورد تاخت و تاز قرار داد، طالبوف در کتاب «مسالك المحسنين»، زین‌العابدین مراغه‌ای در کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیک»، جلال‌الدین میرزا در کتاب «نامه خسروان»، میرزا آقاخان کرمانی در نمایشنامه‌هایی که با اسلوب اروپایی می‌نوشت و میرزا ملکم‌خان در نشریه‌ها و شبنامه‌ها به نکوهش علمای اسلامی و مقامات

برای شیطان بزرگ و دیگر جهان‌خواران آنچه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، واداشتن یک روحانی به اهانت، اتهام، جوسازی و دروغ‌پردازی بر ضد عالمان اسلامی، فقیهان برجسته روحانی و رهبران اسلامی است. چنان که در گذشته نیز استعمار از چنین شیوه و شگردي بهره گرفته و روحانی‌نماهای مزدور و شرف‌فروخته‌ای را به هتاکي و هرزه‌گویی بر ضد رهبران برجسته و وارسته اسلامی واداشته بود.

۱. برای آگاهی بیشتر نک: فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (تهران: پیام، ۱۳۵۷، چ ۲).

روحانی پرداختند، بر ضد عالمان روحانی داستان‌ها بافتند، دروغ‌ها ساختند، تهمت‌ها زدند، شعرها سرودند و قصه‌های طنزآمیز و فکاهی گفتند. بدین‌گونه در پیشبرد اغراض شیطانی و استعماری انگلیس و روسیه گام برداشتند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های آنان را پی گرفتند؛ اما به‌رغم این توطئه‌های گسترده و دامنه‌دار نتوانستند ملت‌ها را از پیشوایان روحانی جدا سازند و میان امت و امامت شکاف پدید آورند و روحانیان را از صحنه بیرون برانند. به‌رغم تبلیغات گسترده و همه‌جانبه فراماسون‌ها، منورالفکرها و دیگر عناصری که سر در آخور انگلیس و روس داشتند و یا در برابر غرب خود را باخته بودند، علمای اسلام و رهبران روحانی در برابر امیال و اغراض استعماری ایستادند و با قراردادهای پیمان‌ها و داد و ستدهای ذلت‌بار، اسارت‌آور و استقلال برپاداده به شدت مقابله کردند، به اعدام و تبعید و زندان و هتک و اهانت تن در دادند، لیکن از اسلام، ملت و میهن سرسختانه دفاع کردند و از رسالت مقدس مبارزه با ظلم و تجاوز باز نایستادند.

کارشناسان استعمار با بررسی‌ها و ارزیابی‌هایی که داشتند به این نکته رسیدند که روشنفکرماآب‌ها و عناصر فراماسونری اصولاً در میان ملت ایران جایگاهی ندارند، نه مردم زبان آنان را برمی‌تابند و نه آنها با زبان مردم آشنا هستند؛ بیگانه بودن روشنفکرها از مردم و بی‌اعتمادی مردم نسبت به روشنفکران عامل اصلی شکست آنان در پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی و دور داشتن مردم از روحانیت است. اینجا بود که بر آن شدند کسانی را به بازی بگیرند که به ظاهر روحانی باشند، با لباس روحانی و جلوه مذهبی در میان جامعه صحنه‌آرایی کنند، به نام خدا و اسلام، به جنگ دین خدا و پاسداران آیین خدا بروند، با بهره‌گیری از منبر و محراب، به هدم مساجد و منابر برخیزند و قرآن را مهجور سازند. از این رو، می‌بینید که در جریان نهضت عدالتخواهی، فراماسون‌ها، منورالفکرها و عناصر وابسته به سفارت انگلستان برای به بیراهه کشاندن آن نهضت و رویارویی با پیشوایان روحانی و علمای اسلامی که رهبری آن نهضت را بر عهده داشتند، به سراغ عمامه به سرهای بیسواد، سست‌پایه و طلاب جوان و بی‌تجربه‌ای رفتند که از مبانی اسلامی آگاهی ریشه‌ای نداشتند. و گاهی نیز افرادی از ماسون‌ها

را به لباس روحانی در آوردند و به بازیگری وا داشتند، از این عناصر مرموز و مأمور می‌توان جمال اصفهانی معروف به سید جمال واعظ، ملک‌المتکلمین، یحیی دولت‌آبادی، محمد کرمانی معروف به ناظم‌الاسلام کرمانی، سید حسن تقی‌زاده و حاج سیاح را نام برد که در نهضت عدالتخواهی در ایجاد اختلاف میان رهبران روحانی، کشانیدن مردم به سفارت انگلستان و به بیراهه کشانیدن نهضت نقش بسزایی داشتند. نکته در خور توجه اینکه سازمان فراماسونری و جریان وابسته به سفارت انگلستان، به منظور ایجاد پایگاه مردمی برای روحانی‌نماهای وابسته و فریب‌خورده القاب و عناوین فریبنده‌ای مانند «ملک‌المتکلمین»، «ناظم‌الاسلام» و... برای آنها می‌تراشیدند و بدین‌گونه به اصطلاح برای آنها در میان مردم اعتبار و گیرایی پدید می‌آوردند! این عناصر مرموز به ظاهر روحانی، نه تنها در اختلاف‌افکنی میان رهبران نهضت عدالتخواهی و به بیراهه کشانیدن آن نهضت نقش بسزایی داشتند، بلکه با نوشتن مقالات و کتاب‌های همراه‌کننده‌ای مانند «رؤیای صادقانه»، «حیات یحیی»، «تاریخ بیداری ایرانیان»، «خاطرات حاج سیاح» و ده‌ها کتاب دیگر، برای سست کردن پایه‌های اعتقادی مردم، به زیر سؤال بردن علمای اسلامی و رهبران روحانی و تحریف تاریخ، تلاش گسترده‌ای را دنبال کردند و آب به آسیاب دشمنان اسلام ریختند و توطئه‌های اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی را استواری بخشیدند.

این توطئه و ترفند استعماری - ارتجاعی تنها به دوران نهضت عدالتخواهی و مشروطه محدود نشد، در دوره‌های دیگر نیز تا به امروز می‌بینیم که استعمارگران با این ترفند بهره‌ها گرفتند و به اسلام و روحانیت و حوزه‌های علمی آسیب‌های سنگین و سهمگینی وارد کردند. استعمارگران، افزون بر ساختن حزب‌ها و گروهک‌های دست‌پروده‌ای مانند «وهابیت» و «بهائیت» در میان جوامع اسلامی و به بازیگری واداشتن آنان در میان برادران سنی و شیعه، از فرقه‌های شیخی، صوفی، اخباری و... نیز کمک گرفتند و کوشیدند در راه دامن زدن به اختلافات مذهبی، از این فرقه‌ها بهره‌برداری کنند و همچنین عناصر ساده، سست‌پایه، بی‌مایه و خودباخته‌ای را در حوزه‌های علمی بیابند و با زبان و قلم آنان به اسلام و علمای اسلامی

بتازند و در راه بدنام کردن رهبران روحانی و به زیر سؤال بردن باورهای دینی از وجود آنان استفاده کنند و با قلم و زبان روحانی بر روحانیت بتازند، از مذهب علیه مذهب بهره بگیرند، سنگ را با سنگ بشکنند و روحانیان را رویاروی یکدیگر قرار دهند و به بی‌آبرو کردن یکدیگر وادارند. از این رو، می‌بینیم که در طی نهضت مشروطه تا به امروز، پیوسته عناصر و چهره‌هایی از حوزه‌های علمی و اسلامی به رویارویی با اسلام و علمای اسلامی برخاستند و بر ضد مقدسات اسلامی و رهبران روحانی قلمفرسایی کردند.

شیخ ابوالفضل گلپایگانی با نوشتن «فراید» به ترویج حزب صهیونیستی «بهائیت» برخاست و شماری از اشکالات ادبی و علمی نوشته‌های علی‌محمد شیرازی (باب) را تا پایه‌ای اصلاح کرد! علی‌دشتی با نوشتن «تاریخ بیست و سه ساله»، بیست و سه سال بعثت و رسالت پیامبر اکرم(ص) را به اصطلاح مورد نقد و تردید قرار داد، حکمی‌زاده کتاب «اسرار هزارساله» را به رشته نگارش کشید و به اسلام و روحانیت تاخت و تلاش کرد

در کتابی که به نام **خاطرات آقای منتظری به رشته نگارش در آمده است، نه تنها رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مورد اهانت و اتهام قرار گرفته است، بلکه بسیاری از بزرگان روحانی و عالمان والامقام شیعه نیز به زیر سؤال رفته و هتک حرمت شده‌اند!**

اساس حوزه‌های علمی و جامعه روحانیت را به زیر سؤال برد و بسیاری از باورمندی‌های اسلامی را خرافه بنمایاند. احمد کسروی نیز که چند صباحی در سلک روحانیت زیسته و از اسلام و روحانیت درک و فهمی به دست نیاورده و طرفی برنبرسته بود، به اساس مذهب و مکتب تاخت و کتاب گمراه‌کننده «شیعه‌گری» را به رشته نگارش کشید. مهره فرسوده دیگری نیز به نام امیر صادقی با نگارش کتاب‌هایی به نام «روحانیت در شیعه» و «روحانیت در اسلام» در اوج نهضت امام و مبارزات نستوه ملت مسلمان ایران بر ضد رژیم شاه و امریکا، به

یاری زورمداران و جهانخواران شتافت و نوشته‌ها و گفته‌های حزب انگلیسی - امریکایی «وهابیت» را تکرار کرد.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی نیز این توطئه دیرینه استعماری با شتاب فزاینده‌ای دنبال شد و کسانی زیر نظر مستقیم یا غیرمستقیم سیا و موساد به سمپاشی و جوسازی بر ضد امام، انقلاب و روحانیت متعهد دست زدند و صدها جلد کتاب آکنده از دروغ و تحریف در داخل و خارج کشور منتشر کردند. لیکن برای شیطان بزرگ و دیگر جهانخواران آنچه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، واداشتن یک روحانی به اهانت، اتهام، جوسازی و دروغ‌پردازی بر ضد عالمان اسلامی، فقیهان برجسته روحانی و رهبران اسلامی است. چنان‌که در گذشته نیز استعمار از چنین شیوه و شگردی بهره گرفته و روحانی‌نماهای مزدور و شرف‌فروخته‌ای را به هتاک و هرزه‌گویی بر ضد رهبران برجسته و وارسته اسلامی واداشته بود. این روحانی‌نمای وابسته به استعمار انگلیس یحیی دولت‌آبادی بود که با کمال بی‌شرمی و گستاخی به نارواگویی و دروغ‌پردازی بر ضد شهید سید حسن مدرس پرداخت و نوشت:

... بی‌اندازه خودخواه، ریاست‌طلب... در اسباب‌چینی و پشت‌هم‌اندازی، قدرت مخصوص و پشتکار شدید دارد... مدرس می‌خواهد بفهماند به دنیا بی‌اعتنا است در صورتی که گفته می‌شود به پول و طلا علاقه بسیار دارد و از هر کجا و به هر عنوان باشد، با صورت از صورت‌سازی از دخل نمودن خودداری ندارد... تنها جایی که حنای وی در آنجا هیچ رنگی ندارد نزد آزادیخواهان و تجدیدپروان واقعی است که می‌دانند در دنیای امروز کارها با سیاست روحانی، حسن جریان نخواهد داشت و سیاست و روحانیت از یکدیگر باید به کلی جدا بوده باشد...^۱

استعمار انگلیس در آن روز بر این باور بود که با این دروغ‌پردازی‌های یک روحانی‌نما به نام یحیی دولت‌آبادی می‌تواند شخصیت والا و بی‌مانند مدرس را در هم بشکند و راه او را بی‌رهرو سازد، لیکن دیدیم و دیدند که دولت‌آبادی‌ها با ننگ و نفرت و رسوایی به گور رفتند و

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴ (تهران: عطار و فردوس، ۱۳۷۱، چ ۶)، ص ۳۲۱.

یاوه‌سرایی‌ها و هرزه‌گویی‌هایشان با خودشان دفن شد و راه مدرس به پیروزی رسید و انقلاب اسلامی را به ارمغان آورد. در پی پیروزی انقلاب اسلامی، پیش‌بینی ژرف‌اندیشانه میرزای شیرازی، بار دیگر به منصفه ظهور رسید و یورش همه‌جانبه بر ضد روحانیان متعهد از هر سو آغاز شد. ترور شخصیت‌های روحانی، اتهامات بی‌اساس به عالمان روحانی و هجوم فرهنگی بر ضد روحانیت به شدت دنبال شد. از آنجا که استکبار جهانی و سازمان‌های جاسوسی از خرد و اندیشه والای خدادادی محروم‌اند و نمی‌توانند از تاریخ و سرگذشت گذشتگان پند و عبرت بگیرند،^۱ می‌بینیم که در پی پیروزی انقلاب اسلامی با همان شیوه گذشته به رویارویی با علمای اسلامی برخاستند. همه نیرو و توان خود را به کار گرفتند که در میان حوزه‌ها و مجامع روحانی عناصر ناتوان، سست‌پایه، ساده و یا بند و بستچی و قدرت‌طلبی مانند یحیی دولت‌آبادی را بیابند و با قلم و زبان آنان بر امام و دیگر رهبران روحانی بتازند و بزرگان روحانی را به زیر سؤال ببرند. چند صباحی به مهدی هاشمی و باند او دلخوش داشتند و کوشیدند به دست آنان بر امام و انقلاب و حوزه‌های علمی بتازند و رهبر انقلاب و یاران او را به زیر سؤال ببرند. از این رو، به دست این باند، به شبنامه‌پراکنی، سندسازی و جوسازی بر ضد این و آن دست زدند و به شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله ربانی شیرازی، شهید بهشتی و دیگر یاران امام تاختند و دروغ‌هایی بر ضد آنان رواج دادند و به منظور به زیر سؤال بردن اساس روحانیت کتاب‌هایی مانند «کاوشی درباره روحانیت»، «واقعیت‌ها و قضاوت‌ها» و... را به بازار عرضه کردند، لیکن چون دریافتند با این‌گونه کتاب‌های خام و بی‌مایه که ریشه در کینه‌توزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها دارد، هیچ‌گاه نمی‌توان جایگاه والای امام و دیگر مقامات روحانی را آسیب‌پذیر ساخت و به خواسته‌ها و امیال استعماری جهانخواران جامه عمل پوشاند، بر آن شدند که از مقام و موقعیت آقای منتظری بهره‌ناروا

بگیرند و به نام او نه تنها امام را بلکه بسیاری از بزرگان روحانی و فقهای والامقام شیعه را با طنز و کنایه و زیر عنوان خاطره، به زیر سؤال ببرند و به آنان نسبت‌های ناروا بدهند تا شاید بتوانند جایگاه مردمی آنان را دستخوش آشفتگی و در هم ریختگی سازند.

♦ روحانی‌ستیزی در کتاب منسوب به آقای منتظری

در کتابی که به نام خاطرات آقای منتظری به رشته نگارش در آمده است، نه تنها رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مورد اهانت و اتهام قرار گرفته است، بلکه بسیاری از بزرگان روحانی و عالمان والامقام شیعه نیز به زیر سؤال رفته و هتک حرمت شده‌اند! در خاطرات منسوب به آقای منتظری، آیت‌الله العظمی بروجردی (اعلی‌الله مقامه) به عنوان شخصی تنگ‌نظر، انحصارطلب، دمدمی مزاج، ترسو، کم‌جربزه، دهن‌بین، جوزده، بی‌اراده، بی‌منطق و تأثیرپذیر از این و آن وانمود گردیده که حتی قرائت نماز او ایراد داشته است!! و مخالف دفاع از فلسطین بوده است! و کسانی را که از فلسطین دفاع می‌کردند، طرد می‌کرده است!! نیز در این خاطرات، روحانیان نجف‌آباد به جدایی از مردم متهم شده‌اند چرا که مردم حتی جرئت نمی‌کردند از آنها مسئله بپرسند! علمای اصفهان به کینه‌توزی و تملق‌گویی متهم شده‌اند؛ علمای مشهد مورد طعنه و اهانت قرار گرفته‌اند، طلاب علوم اسلامی را که با قناعت و مناعت ساخته و می‌سازند، به شارلاتانی و گدابیازی متهم گردیده‌اند؛ به آیات عظام حاج سید احمد خوانساری و حاج آقا محمدعلی اراکی دهن کجی شده است؛ مراجع نجف به گونه‌ای معرفی شده‌اند که انگار به خون یکدیگر تشنه بوده‌اند و هیچ‌گاه نمی‌توانستند در یک مجلس در کنار هم بنشینند! شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید قدوسی، شهید سعیدی، آیات معظم ملا علی همدانی و حاج آقا مرتضی حائری به زیر سؤال برده شده‌اند؛ حاج شیخ علی پناه مورد تمسخر و استهزا قرار گرفته است، منبری‌های قم - بدون استثنا - تحریک‌شده از جانب ساواک خوانده شده و به فلسفی واعظ تهمت زده شده است؛ آیت‌الله ربانی شیرازی به تعصب و آیت‌الله طالقانی به تحجر

متهم شده‌اند؛ به آقایان کروی و انواری نسبت‌های ناروا داده شده است؛ نسبت به جامعه روحانیت ایجاد ذهنیت شده، یادگار مظلوم امام، مرحوم حاج سید احمد خمینی را به دروغ‌گویی، قدرت‌طلبی، توطئه‌چینی و... متهم شده است؛ امام، عامل و مسبب جنگ ایران و عراق معرفی گردیده است و ده‌ها نسبت ناروا به امام داده‌اند. می‌توان گفت آن‌گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، عالمان دینی و فقهای شیعه مورد هتک و اتهام قرار گرفته‌اند در هیچ نوشته دیگری به این گستردگی به زیر سؤال نرفته‌اند و نکته در خور نگرش این است که این اتهامات، زشت‌گویی‌ها، پیرایه‌تراشی‌ها و اهانت‌ها به نام خاطرات کسی منتشر شده است که به اصطلاح فقیه عالیمقام، شاگرد برجسته امام و از اساتید حوزه قم به شمار می‌آید و در دورانی سمت قائم‌مقامی را داشته است. اینجا است که بار دیگر بایستی در برابر کرامت، معنویت و عمق معرفت امام سر تعظیم فرود آورد که با دید عارفانه خود، آینده آقای منتظری را مشاهده کرد و به او هشدار داد: «... شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کنید...»^۱

باید گفت آسیبی که از ناحیه خاطرات منسوب به آقای منتظری بر کیان روحانیت وارد شد به مراتب از ترور بیش از هفتاد و دو تن از شخصیت‌های روحانی و انقلابی در دفتر حزب جمهوری و کشتن دیگر مقامات روحانی و ترور شهدای محراب و... دردناک‌تر و مصیبت‌بارتر است. ضربه‌ای که با خاطرات منسوب به آقای منتظری بر اساس روحانیت وارد آمده با هیچ حادثه ناگواری که در درازای تاریخ بر روحانیت وارد آمده است، قابل مقایسه نیست. واقعیت این است که لیبرال‌ها، منافقین و دیگر گروه‌هایی که از دوران مشروطیت تا به امروز در اندیشه پیاده کردن توطئه روحانی‌ستیزی بودند، در رأس آنان سازمان سیا و موساد، به نام خاطرات آقای منتظری توانستند ضربه شدیدی بر عالمان متعهد شیعه وارد کنند و آنان را در تاریخ به زیر سؤال ببرند.

این درست است که استکبار جهانی و عوامل درون‌مرزی و برون‌مرزی آن با انتشار خاطرات منسوب به آقای منتظری انتقام سختی از فقهای متعهد و علمای وارسته گرفتند، لیکن آنچه مایه امید و آرامش است اینکه چهره فقهای عظام و مراجع عظیم‌الشأن اسلام تا آن پایه

درخشان، نورانی و تابنده است که با این‌گونه یاوه‌گویی‌ها آلوده و مخدوش و مکدر نمی‌شود.

این خاطره‌نویسی‌های کینه‌توزانه و انتقام‌جویانه تنها برای سازمان‌های جاسوسی مانند سیا و موساد طعمه چرپ و نرمی است که در نوشته‌های خود علیه اسلام و علمای اسلامی به آن استناد کنند و چند صباحی «جوله» و جولانی داشته باشند.

می‌توان گفت آن‌گونه که در خاطرات منسوب به آقای منتظری، عالمان دینی و فقهای شیعه مورد هتک و اتهام قرار گرفته‌اند در هیچ نوشته دیگری به این گستردگی به زیر سؤال نرفته‌اند.

اکنون بخش‌هایی از نارواگویی‌های منسوب به آقای منتظری را که در بالا به شکل فهرست‌وار بازگو کردیم، در پی می‌آوریم تا خوانندگان اندیشمند ما به توطئه روحانی‌ستیزی در خاطرات منسوب به نامبرده بهتر آشنا گردند و معاندان و منافقان کینه‌توز و بی‌پروا را بهتر بشناسند.

♦ آیت‌الله بروجردی از زبان آقای منتظری

... آقای بروجردی خیلی متأثر بوده که شهریه نتوانسته بدهد... آقای خمینی و دیگران به ایشان دلداری می‌دادند، می‌گفتند آقا، طلبه‌ها که شما را برای پول نمی‌خواهند، شما را برای درس می‌خواهند، برای ایمان شما را می‌خواهند و به این شکل ایشان را دلگرم

می‌کردند...^۱

آن روز که امام خمینی طی نامه‌ای به آقای فلسفی واعظ تنگدستی و بدهکاری آیت‌الله بروجردی را در مورد پرداخت شهریه حوزه‌های علمی یادآور شد و از او خواست با فراخوانی تجار معتبر بازار تهران، مشکل شهریه را با آنان در میان بگذارد و برای رفع آن از تاجران متعهد و خیرخواه کمک بگیرد و آقای فلسفی پیشنهاد امام را با آقای بروجردی در میان گذاشت، موضع آن مرجع بزرگ از مناعت، توکل مطلق و آرامش قلبی والایی نشان دارد. آقای فلسفی در این باره آورده است:

... چون موضوع مربوط به آیت‌الله بروجردی بود، فکر کردم بهتر است خودم ایشان را ببینم و بپرسم که اجازه می‌دهند چنین اقدامی بکنم. به قم رفتم و در اتاقی که فقط ما دو نفر بودیم، گفتم آقایان چنین نامه‌هایی نوشته‌اند، آیا اجازه می‌دهید من این کار را انجام بدهم! ایشان صریحاً گفتند نه و سپس با همان متانت فرمودند خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است، من به خدا حسن ظن بسیار دارم... اگر پولی به نام وجوه رسید به طلاب می‌دهم و اگر نرسید از کسی تقاضا نمی‌کنم...^۲

آیا این مرد بزرگ با این توکل «متأثر بود که شهریه نتوانسته بدهد» و نیاز به این بود که دیگران به ایشان «دلداری بدهند و ایشان را دلگرم کنند»؟!

آقای منتظری در جای دیگری می‌گوید و یا از زبان او می‌گویند:

... از جمله کارهایی که در همان زمان انجام گرفت و تا اندازه‌ای مشابه کار «جامع احادیث الشیعه» بود، پاورقی بر کتاب «وسایل‌الشیعه» بود. مرحوم ربانی شیرازی یک روز به بنده پیشنهاد کردند که بیایید برای «وسایل‌الشیعه» پاورقی تنظیم کنیم... ما با یکدیگر این کار را شروع کردیم... بعد این خبر به گوش آیت‌الله بروجردی رسید... بعد

۱. خاطرات، ص ۱۱۳.

۲. علی دوانی و سید حمید روحانی، خاطرات و مبارزات فلسفی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، چ ۴)،

ص ۱۷۵.

ایشان ابراز ناراحتی کرده بود، وقتی من فهمیدم ایشان از این جهت ناراضی است از کار دست کشیدم، چون اول فکر نمی‌کردم که این مسئله به جایی برخورد کند، هر کدام می‌توانست کاری مستقل برای خودش باشد و کتاب «وسایل» هم احیا می‌شد، بالاخره مرحوم آقای بروجردی از این کار ناراحت شد و من با همه زحمتهایی که روی آن کشیده بودم به خاطر آقای بروجردی کنار کشیدم، ولی آقای ربانی گفتند ما داریم کتاب «وسایل» را تنظیم و تکمیل می‌کنیم و این چه کار به جامع احادیث دارد... بالاخره ایشان کار را ادامه دهند...^۱

بنابر خاطرات منسوب به آقای منتظری، آیت‌الله بروجردی جمعی از افاضل و اساتید حوزه را به تنظیم کتاب «جامع احادیث الشیعه» فراخواند و سرگرم تنظیم آن بودند، در این اثنا مرحوم ربانی شیرازی با کمک آقای منتظری به تنظیم پاورقی برای کتابی به نام «وسایل‌الشیعه» می‌پردازند. بنابر ادعای آقای منتظری «این خبر به گوش آیت‌الله بروجردی» می‌رسد و «ایشان ابراز ناراحتی» می‌کنند و آقای منتظری با اینکه اذعان دارد تنظیم پاورقی بر کتاب «وسایل» می‌توانست این کتاب را احیا کند و «کاری مستقل برای خودش باشد، به خاطر آقای بروجردی کنار» می‌کشد! و با این ادعا از آقای بروجردی چهره‌ای تنگ‌نظر و انحصارطلب به نمایش می‌گذارد.

نیز آورده‌اند:

... یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، و اگر می‌شد آقای بروجردی یک جایی تبلیغی مرا می‌فرستاد، خوب بود، و حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می‌خواهند به تبلیغ بروند، معرفی کنید، من گفتم آسید جواد حسنی است و خیلی طلبه خوب و متدینی است... کسی آنجا نزد آیت‌الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود، آقایان از فرستادن ایشان دست نگه داشتند. این خبر به من رسید، خودم را آماده کردم و

۱. خاطرات، ص ۱۳۵.

رفتم خانه آقای بروجردی که وقتی می‌خواهند بروند درس با ایشان صحبت کنم. در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند «آشیخ حسینعلی، شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید. گفتیم آقا من این شخص را که معرفی کردم، حالا هم می‌گویم ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده، ایشان شخص بسیار مؤمن و متدینی است، چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده، این شده «ذنب لایغفر» که تا ابد باید چوبش را بخورد؟...»^۱

در خور توجه است که در بافته‌های بالا از زبان آقای بروجردی نیامده است که آقای حسنی به جرم سخنرانی در حمایت از فلسطین مردود و محکوم است و اصولاً مشخص نیست که آن مرحوم نسبت به آقای حسنی چه دیدی داشته و از چه نظر به «آشیخ حسینعلی» توصیه کرده است که «در مدح و تعدیل اشخاص، یک قدری بیشتر دقت کنید.» یک انسان عاقل قاعدتاً در این مورد از آقای بروجردی می‌پرسد، منظور کیست؟ چه کسی را بدون دقت «مدح و تعدیل» کرده‌ام

و اگر منظور آقای حسنی بود، این پرسش را مطرح می‌کرد که نقطه ضعف او در کجاست، شاید درباره نامبرده اطلاعاتی در اختیار آقای بروجردی قرار داشت که به جریان سخنرانی برای فلسطین ارتباطی نداشت. لیکن می‌بینیم آقای منتظری بدون تحقیق و توضیح طبق ذهنیت خود به پاسخ دادن و دفاع کردن برمی‌خیزد و به دنبال آن برای خراب کردن آقای بروجردی

باید گفت آسیبی که از ناحیه خاطرات منسوب به آقای منتظری بر کیان روحانیت وارد شد به مراتب از ترور بیش از هفتاد و دو تن از شخصیت‌های روحانی و انقلابی در دفتر حزب جمهوری و کشتن دیگر مقامات روحانی و ترور شهدای محراب و... دردناک‌تر و مصیبت‌بارتر است.

۱. خاطرات، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

چنین می‌افزاید:

... یک سری چیزهای جزئی را افراد می‌روند بزرگ می‌کنند. قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلاً اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند فقط از اطراف‌ها و آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند، نشنوند... همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحاً به آنها می‌گویند «دیوار گوشته» که جریان‌ات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند...^۱

آن‌گاه که به گمان خود، به حساب آقای بروجردی رسید، به امام گریز می‌زند و ایشان را این‌گونه زیر سؤال می‌برد:

... در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می‌دادند...^۲

«تصمیمات و اشتباهاتی» که از دید تنظیم‌کنندگان خاطرات «اتفاق افتاد» یکی دستگیری، بازداشت و محاکمه و مجازات مهدی قاتل بود و دیگری کنار گذاشتن آقای منتظری از قائم‌مقامی بود که همه نقشه‌ها و برنامه‌های برخی سازمان‌های جاسوسی و گروه‌های لیبرالیستی را بر باد داد و ایران و انقلاب را از سقوط در دامن امریکا و رژیم صهیونیستی رها نمود.

باید دانست که مرحوم آیت‌الله بروجردی از هواداران سرسخت حمایت از فلسطین و فلسطینی‌ها بود. آن‌گاه که صهیونیست‌ها برای اشغال فلسطین به جنگ و خونریزی دست زده

۱. همان، ص ۱۴۸. کاش آقای منتظری نگاهی به اطراف خود می‌کرد و می‌دید که منافقین، لیبرالیست‌ها، باند مهدی و هادی هاشمی و نیز عوامل سیا و موساد چه «دیوار گوشته» گرداگرد او پدید آورده‌اند و او چگونه بافته‌ها و ساخته‌های این دیوار گوشته را وحی منزل می‌پندارد و دروغ پردازی‌های کیمیایی، صلواتی، منوچهر قربانی‌فر، مهدی قاتل، هادی هاشمی و... را با آب و تاب بازگو می‌سازد.

۲. همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

بودند، آقای بروجردی در مدرسه فیضیه مراسم دعا و نیایش اعلام کرد و برای پیروزی فلسطینی‌ها ختم «امن یحیی» گرفت. در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز گوشه‌ای از اهتمام آقای بروجردی به مسئله فلسطین و خطر صهیونیسم چنین بازگو شده است:

... مرحوم آیت‌الله بروجردی به وحدت مسلمانان به خصوص وحدت شیعه و سنی حساس بود. خیلی علاقمند بود که جهان اسلام با هم مربوط باشد... حجت‌الاسلام آقای وکیلی - خدا رحمتش کند - اشعاری گفته و فقه را به شعر درآورده بود که چاپ هم شده است؛ در اولش راجع به عمر و ابوبکر چیزهایی نوشته بود. کتاب را به آیت‌الله بروجردی نشان داده بود، آقای بروجردی گفته بود این کتاب ضاله است، حق نداری منتشر کنی... من یادم هست در همان زمان آیت‌الله امینی، صاحب کتاب «الغدیر» آمده بود اصفهان... آن وقت که امینی به اصفهان آمده بودند دهه صفر بود، دنبالش هم نهم ربیع بود که به عنوان عید عمر در اصفهان معرکه است... یک دفعه آقای بروجردی فرمودند: آقا این چه وضعی است در اصفهان؟ از وقتی که اسرائیل حمله کرده کانال سوئز را دارد می‌گیرد، در مصر مسلمانان این طور گرفتارند، ما بیاییم جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم؟ در اصفهان این چه وضعی است. خلاصه آقای بروجردی از این وضع عصبانی بود...^۱

چنان‌که اشاره شد موضع آیت‌الله بروجردی در مورد آقای حسنی مشخص نیست روی چه جریان و موضوعی بوده است. البته اگر باور کنیم که اصل داستان ساختگی نباشد. در خاطرات منسوب به آقای منتظری، جریان به زیر سؤال بردن آقای بروجردی و طعنه به ایشان چنین ادامه می‌یابد:

... یک روز عصر بعد از آنکه درس آیت‌الله بروجردی تمام شد و برای نماز می‌رفتند... از ایشان پرسیدم آقا اگر کسی در صحت قرائت امام جماعت شک کند، می‌تواند به او اقتدا کند... آقای بروجردی یک نگاهی به من کردند و گفتند شما به امامی که در قرائتش شک

دارید، اقتدا نکنید... بعد آقای خمینی به من گفتند این مسئله را چرا از ایشان می‌پرسی، مگر نمی‌دانی بعضی‌ها شایع کردند که آقای بروجردی قرائتش درست نیست...^۱

آیا به راستی آیت‌الله بروجردی، مرجع جهان تشیع تا این پایه - العیاذبالله - دچار هوای نفس بود که به علت یک شایعه، پاسخ طلبه‌ای را این‌گونه بدهد و از سؤالی که به او برخورد دارد، ناراحت شود؟ آقای منتظری برای به زیر سؤال بردن آقای بروجردی به همین بسنده نمی‌کند و برنامه ضربه زدن به آن مرجع بزرگ را چنین دنبال می‌کند:

... یک طلبه‌ای بود اهل کهک، طلبه درس‌خوانی بود. با آقای محمد فاضل لنکرانی هم‌مباحثه بود. ایشان با یک طلبه خرم‌آبادی که قدری خویشاوندی با آقای صاحب‌الداری داشت در حجره بر سر یک مسئله جزئی نزاع کرده بودند؛ طلبه خرم‌آباد به آقای صاحب‌الداری شکایت این طلبه را کرده بود. آقای صاحب‌الداری گفته بود از مدرسه بیرونش کنید... من در جریان قرار گرفتم. رفتم پیش آقای صاحب‌الداری گفتم شما که این حکم را کرده‌اید آیا آن شیخ را خواسته‌اید از او چیزی بپرسید؟ گفت نه، من متولی هستم، ایشان باید برود. خلاصه یک مقدار با ایشان حرف‌مان شد. ایشان هم رفته بود خدمت آقای بروجردی گفته بود من استعفا می‌دهم، ما آمده‌ایم در حوزه می‌خواهیم اصلاحاتی بکنیم فلانی آمده علیه ما رجاله راه انداخته است... تا اینکه چند روز بعد من رفتم خدمت آقای بروجردی که جواب یک مسئله را بپرسم، دیدم ایشان خیلی ناراحت است، در جلو جمع رو به من کرد و گفت: آشیخ حسینعلی من چقدر از شما تعریف کرده بودم، من به تو علاقه داشتم، شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید، شما رجاله راه می‌اندازید، می‌روید تهدید می‌کنید؟ من گفتم آقا کی من تهدید کردم؟ کی رجاله راه انداختم؟ خلاصه دیدم ایشان خیلی ناراحت هستند... من از خدمت ایشان آمدم بیرون و تصمیم گرفتم که دیگر به منزل ایشان نروم...^۲

در دنبال این بافته ادعا شده است: «... تا اینکه یک روز در کوچه آیت‌الله خمینی به من

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۱۷۰.

رسیدند و گفتند که بله علیه شما به ناحق پیش آیت‌الله بروجردی مطالبی را گفته‌اند و من رفته‌ام با ایشان صحبت کرده‌ام...»!!

امام مقید بودند که هیچ‌گاه سخنی که موجب تضعیف آیت‌الله بروجردی باشد، بر زبان نیاورند و افراد به ویژه عناصر ساده‌لوح را نسبت به آن مرجع بزرگ جسور و گستاخ نسازند. ممکن بود در مواردی با آقای بروجردی گفتگو کنند و اگر خطا یا اشتباهی می‌بینند، تذکر دهند، لیکن آن را در بیرون، به ویژه در نزد کسی که طرف قضیه است، بازگو نمی‌کردند و بنزین روی آتش نفس سرکش افراد نمی‌ریختند. از این رو، این ادعا نیز مانند دیگر ادعاها دور از واقعیت به نظر می‌رسد. آقای منتظری از آقای صاحب‌الداری - بنابر آنچه در خاطرات آمده است - می‌پرسد: «آیا آن شیخ را خواسته‌اید که از او چیزی پرسید؟»! لیکن آیا هیچ‌گاه از خود پرسیده است که چرا به سراغ «طلبه خرم‌آبادی» نرفته و از او نپرسیده که نزاع بر سر چه بوده است؟ آیا به راستی «بر سر یک مسئله جزئی» بوده یا ریشه‌ای؟ اخلاقی بوده یا عادی؟ آیا اصولاً دریافته که نزاع بر سر چه بوده است یا اینکه صرفاً به بافته‌های طلبه‌های کهنی بسنده کرده و راه افتاده است؟ مشکل اساسی آقای منتظری این است که تنها خود را آراسته، وارسته و بی‌عیب و نقص می‌بیند و این دیگرانند - از مرجع تقلید تا طلاب - که سراپا خطا، اشتباه و بزه‌کارند! او برای هر چه بیشتر به زیر سؤال بردن آقای بروجردی در ادامه داستان بالا چنین می‌آورد:

... من این مطلب کلی را همین‌جا عرض کنم که قدرت وقتی یکجا متمرکز می‌شود گاهی افراد انحصارطلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن. در اینجا است که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص، به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری نکنند، با خود طرف صحبت کنند... خلاصه ممکن است افراد روی جهاتی علیه یکدیگر حرف‌هایی بزنند، ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند. بالاخره

آیت‌الله بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسان‌ها و این گفته‌ها در ایشان اثر گذاشته

بود...^۱

این درست است که استکبار جهانی و عوامل درون‌مرزی و برون‌مرزی آن با انتشار خاطرات منسوب به آقای منتظری انتقام سختی از فقهای متعهد و علمای وارسته گرفتند، لیکن آنچه مایه امید و آرامش است اینکه چهره فقهای عظام و مراجع عظیم‌الشأن اسلام تا آن پایه درخشان، نورانی و تابنده است که با این‌گونه یاوه‌گویی‌ها آلوده و مخدوش و مکدر نمی‌شود.

آری آقای بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسان‌ها، امام هم «... یک انسان جایز‌الخطا بودند»! لیکن آقای منتظری فرشته‌ای بودند مانند دیگر فرشتگان! وقتی ده‌ها قدرت و مسئولیت را در دوران قائم‌مقامی در دست گرفتند و قدرت در ایشان متمرکز شد، چون بشر و انسان جایز‌الخطا نبودند، نه دچار اشتباه شدند، نه خطا کردند و نه آلت دست دیگران شدند و نه از دیگران تأثیر پذیرفتند و آنچه انجام دادند طبق موازین عقلی، علمی و سیاسی بود!! آقای منتظری در دوران رهبری امام برای دفاع از هادی و مهدی هاشمی، امام و انقلاب را فروختند و راه

خود را از انقلاب اسلامی و خط امام جدا کردند و برای دستمالی، قیصریه را به آتش کشیدند. در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی نیز بنابر آنچه در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است، می‌بینیم چه آسان به مقام ولایت پشت کرده و با مرجع زمان ارتباط خود را قطع کرده است و اینجا است که روشن می‌شود که نامبرده از دوران طلبگی نسبت به ولایت و مرجعیت نه تنها بی‌اعتنا بوده است، بلکه از سر خودخواهی و کیش شخصیت از اینکه می‌دیده به او آن‌گونه که

۱. همان، ص ۱۷۱.

انتظار داشته است، بها نمی‌دادند، دچار کینه و عقده شخصی شده است و این کینه‌توزی و عقده چرکین در کتاب خاطرات به شکل زننده و زشتی سر باز کرده و آیت‌الله بروجردی، حضرت امام و دیگر فقها و علمای بزرگ را با بدترین شیوه‌ای به زیر سؤال برده و به اصطلاح از آنان انتقام گرفته است. البته اگر این خاطرات از زبان او بازگو شده باشد.

برای آگاهی از تزلزل شخصیتی شدیدی که در آقای منتظری ریشه دارد، بازگو کردن گوشه‌هایی از خاطرات دوران طلبگی او بایسته به نظر می‌رسد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... من در ابتدا مقداری پیش پدرم درس خواندم، به مکتب‌های سابق هم چهار پنج ماهی رفتم، یک دو ماه هم به یک مدرسه ملی رفتم. معلم آنجا یک روز به جهت بدی خط با شلاق مرا زد و من مریض شدم و از آن پس دیگر به مدرسه نرفتم...^۱

در جای دیگر می‌گوید: «... من دو سه ماهی در آن مدرسه درس خواندم، یک روز من را برای بد نوشتن یک کلمه کتک زدند، به حدی که مریض شدم، دیگر از مدرسه رفتن بیزار شدم و به مدرسه نرفتم...»^۲

کیست نداند که در آن دوران در مکتب و مدرسه شاگردان بدون استثنا کتک می‌خوردند، پایشان را فلک می‌کردند و با شلاق و چوب مفصل می‌زدند، به گونه‌ای که گاهی پایشان باد می‌کرد و به زحمت می‌توانستند راه بروند. دست و پای شاگردان را به گونه‌ای فلک می‌کردند که از انگشتانشان خون بیرون می‌زد. آقای منتظری تا آن پایه دارای تزلزل شخصیتی بوده است که وقتی «به جهت بدی خط شلاق» خورده به اصطلاح «مریض» شده و دیگر به مدرسه نرفته است!! او در جایی اشاره می‌کند که «من نمی‌خواستم عمامه بگذارم»؛^۳ علت آن را توضیح نمی‌دهد لیکن با توجه به روحیه او می‌توان دریافت که به علت برخوردهایی که اساتید و طلاب

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۵۴.

علوم اسلامی با او داشته‌اند و گاهی به علت سرکشی‌هایی که داشته است به او تحکم می‌کرده‌اند، او را از عمامه و عمامه به سرها بیزار می‌کرده است، چنان‌که در جای دیگری به این نکته اشاره می‌کند:

... مدتی یک هم‌مباحثه داشتم که از من خیلی بزرگ‌تر بود و آدم خیلی متدینی بود، هم‌حجره هم بودیم... ایشان گاهی با من دعوا هم می‌کرد، شاید سیلی هم به من می‌زد تا جایی که من خیلی دلگیر شده از اصل طلبگی هم سیر می‌شدم...^۱

چنان‌که می‌بینید هم‌حجره‌ای او که از او «خیلی بزرگ‌تر بوده» و در واقع جای برادر بزرگ او محسوب می‌شده «گاهی» او را دعوا می‌کرده است، «شاید سیلی هم» می‌زده! بی‌تردید اگر - حتی برای یک‌بار - سیلی زده بود، آقای منتظری آن را تا قیامت از یاد نمی‌برد و ادعا می‌کرد که به سبب آن سیلی سخت مریض شده است. آن‌گاه که از دعوای هم‌حجره بزرگ‌تر از خود «از اصل طلبگی سیر می‌شده»، روشن است که دارای چه شخصیت و روحیه‌ای بوده و از برخوردهای نامناسب چه رنج‌ها می‌برده است! همان‌گونه که از دعوای هم‌حجره خود «از اصل طلبگی سیر می‌شده»، با برخورد تند آیت‌الله بروجردی خدا می‌داند چه حالی پیدا کرده و چه حقد و کینه‌ای در درون او ریشه دوانده است؟ بی‌تردید به سبب برخورد تند آیت‌الله بروجردی، از روحانیت و مرجعیت بیزار شده و ذهنیتی چرکین در درون او پدید آمده است و امروز آن ذهنیت چرکین درونی اوست که در کتاب خاطرات به شکل غیر منصفانه‌ای سر باز کرده است و بر ضد علمای اسلام و مراجع شیعه قلم‌فرسایی می‌کند.

آقای منتظری اگر برای کوبیدن و به زیر سؤال بردن علمای بزرگ اسلام و مراجع عظام انگیزه شخصی نداشت، سازمان‌های جاسوسی، گروه‌ها و احزاب مرموز سیاسی نمی‌توانستند از زبان او و به نام خاطرات او، آن همه هتاک، یاوه‌گویی و اهانت و جسارت به بزرگان دینی و عالمان اسلامی را تدارک ببینند و به عنوان «خاطرات فقیه عالیقدر» توطئه روحانی‌ستیزی را

دنبال کنند. چنان‌که اگر صدام عقلی خواب طلایی تصرف خوزستان را نمی‌دید و نقشه اشغال آن منطقه را در سر نداشت، شیطان بزرگ نمی‌توانست او را به آسانی به جنگ با ایران وادارد. کارشناسان ورزیده استعمار پیوسته روی افکار، برنامه‌ها و نقشه‌های اشخاص مطالعه می‌کنند و انگیزه‌ها و ایده‌های درونی آنان را با کاوش و کنکاش ویژه به دست می‌آورند و با

بهره‌گیری از خواسته‌ها و ایده‌های آنان برنامه‌ریزی می‌کنند و آنان را به کار می‌گیرند و توطئه‌های خود را به دست آنان به انجام می‌رسانند. آقای منتظری آخرین تیری را که در ترکش دارد بر ضد آیت‌الله بروجردی چنین رها کرده است: «... در بیت آیت‌الله بروجردی، آقای حاجی

احمد در ایشان مؤثر بود، حاج میرزا

ابوالحسن مؤثر بود، حاج محمدحسین احسن (رحمت‌الله علیه) که مقسم شهریه بود، مؤثر بود، دیگران نیز بودند...»^۱

او در ادامه با تأیید تأثیرپذیری آیت‌الله بروجردی از این و آن و تأکید روی آن چنین می‌گوید: «... البته افراد دیگر هم کم و بیش در کارهای ایشان مؤثر بودند، اما اینکه چه کسی در القای این‌گونه مسائل در ذهن ایشان مؤثر بوده من کسی را نمی‌توانم متهم کنم...»^۲

♦ طعنه و تهمت به علمای استان اصفهان

... روحانین دیگر در نجف‌آباد خیلی با مردم سر و کاری نداشتند، نمازشان را در مسجد

۱. همان، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۷۵.

می‌خواندند و می‌رفتند، حتی کسی جرئت نداشت از آقا یک مسئله بپرسد...^۱

همه می‌دانیم که زندگی علما و روحانیان از راه حشر و نشر با مردم و رفع مشکلات دینی مردم می‌گذرد. در گذشته اصولاً زندگی روحانیان از طریق مردم اداره می‌شد و نیاز علما و روحانیان به مردم بیشتر و عمیق‌تر بود. اگر علما و روحانیان نجف‌آباد با مردم سر و کاری نداشتند و تا آن پایه دیکتاتور بودند که «حتی کسی جرئت نداشت از آقا یک مسئله بپرسد»!! باید دید اولاً کار این روحانیان در آن منطقه چه بوده و ثانیاً آنها که «با مردم سر و کاری نداشتند» از چه طریقی درآمد کسب می‌کردند و زندگی آنان از چه راهی تأمین می‌شد؟! به نظر می‌رسد که روحانیان نجف‌آباد نیز با آقای منتظری برخورد خوبی نداشته‌اند و شاید «گاهی او را دعوا کرده بودند»!! چنان‌که در یک مورد از زبان او چنین بازگو شده است:

... آقای سید مهدی حجازی... آدمی بود که زود عصبانی می‌شد، یک وقتی یادم هست آن اوایل که سن و سال من کم بود، به ایشان گفتم آقا این «ختم انعام» دلیلی دارد؟ سندی دارد؟ گفتند بله، مرحوم مجلسی می‌گوید حدیث آن معتبر است... من یک دفعه گفتم حالا مرحوم مجلسی بگوید حدیث معتبر است که برای ما حجت نیست، ما باید خودمان سند حدیث را بررسی کنیم، ایشان عصبانی شد، تسبیحش را پرت کرد به طرف من به طوری که بند تسبیح پاره شد، گفت حالا یک بچه آمده است، دارد به مجلسی اشکال می‌کند... من آنچه در ذهنم بود، گفتم، ایشان نباید این‌گونه به من پرخاش می‌کرد...^۲

او در ادامه آن عالم بزرگوار را چنین زیر سؤال می‌برد:

... علی‌ای حال مرحوم آیت‌الله سید مهدی حجازی هم آدم ملایی بود، پیدا بود به قم هم خیلی بی‌عقیده است. برای اینکه بعدها [که] من آدم قم، یکبار رفتم اصفهان... ایشان گفت قم چه می‌خوانی، گفتم منظمومه... گفت منظمومه؟ مگر در قم کسی هست که منظمومه بلد باشد؟ پیدا بود که در نظرشان سطح قم پایین است. این‌گونه تبلیغات شده بود،

۱. همان، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۷۵ و ۷۶.

ظاهراً ریشه‌اش این بود که آن زمان که علمای اصفهان با حاج آقا نورالله به قم آمده بودند، در قم خیلی برخورد خوبی با آنها نشده بود؛ حاج آقا نورالله در قم مسموم شده بود، این مسائل مثل اینکه یک خاطره سوئی برای علمای اصفهان نسبت به قم ایجاد کرده بود...^۱

آیا آیت‌الله سید مهدی حجازی و «علمای اصفهان» تا آن پایه بی‌تقوا و بی‌پروا بودند که چون در قم با حاج آقا نورالله اصفهانی «برخورد خوبی نشده بود»، مقام علمی علما و مراجع قم را انکار کنند و از روی کینه‌توزی و غرض‌ورزی نسبت به قم اظهار نظر نمایند؟! بگذریم از اینکه اصولاً مقامات روحانی قم با مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی و دیگر مهاجران همراهی کردند و برخورد نامناسبی نداشتند. کینه‌توزی و غرض‌ورزی نسبت به علمای اصفهان در خاطرات منسوب به آقای منتظری این‌گونه دنبال می‌شود:

... بنا شد علمای نجف‌آباد در ساختمان شهرداری با هیئت دولت ملاقات کنند. حدود ده پانزده نفر از آقایان علما بودند و من و مرحوم حاج آقا عطا مرتضوی در دو طرف دکتر اقبال (نخست وزیر) قرار گرفتیم... [!!] من به دکتر اقبال گفتم که به نمایندگی از طرف حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، متصدی حوزه علمیه نجف‌آباد هستم... [!!] در همان جلسه کمبودهای نجف‌آباد و خواسته‌های مردم نیز به نخست‌وزیر تذکر داده شد... [!] بعداً شنیدم دکتر اقبال گفته بود علمای اصفهان به ما زیاد تملق گفتند و تنها جایی که به ما تملق نگفتند و خواسته‌های خودشان را مطرح نمودند و ما را نیز نصیحت کردند، نجف‌آباد بود... [!!]^۲

آیا به راستی این خاطرات می‌تواند از آقای منتظری باشد؟ آیا از دید او علمای اصفهان عناصری چاپلوس و متملق بودند؟! و در برابر، دکتر اقبال از دو ویژگی برجسته برخوردار بود، نخست نصیحت‌پذیر بود و از اینکه او را نصیحت کنند، خرسند می‌شد؟! و دوم اینکه از

۱. همان، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

تملق بدش می‌آمد و از چاپلوسان و مجیزگویان دوری می‌گزید؟! زهی بی‌شرمی!

در موردی دیگر، به علما و روحانیان اصفهان و دیگر بزرگان چنین دهن‌کجی می‌کند:

... هنگامی که لوايح شش‌گانه مطرح شد بعضی از آقایان مثل اینکه با سستی می‌خواستند وارد بشوند، می‌خواستند بگویند آن دفعه ما پیروز شدیم ولی اگر این دفعه شکست بخوریم خیلی بد می‌شود... می‌گفتند نخست‌وزیر حرفش را پس می‌گیرد، اما شاه حرفش را پس نمی‌گیرد، شاه در ذهنشان خیلی عظمت داشت، ولی در عین حال، بنا شد نماز جماعت‌ها را در شهرها تعطیل کنند. قم تعطیل شد. من و مرحوم آیت‌الله قدیری رفتم اصفهان منزل یکی از علمای مهم اصفهان که مثلاً نماز جماعت را تعطیل کنند، ایشان می‌گفت اگر من نماز نروم یک وقت می‌آیند می‌گویند چرا نماز نرفتی؟ گفتم خوب بگو نمی‌خواهم بروم، بگو اعتراض دارم...^۱ می‌گفت آخه یک وقت یک پاسبانی از شهربانی می‌آید ما را می‌گیرد می‌برد شهربانی؛ از پاسبان خیلی وحشت داشتند، بالاخره زیر بار نرفتند و ما رفتم نجف‌آباد، خودمان جماعت‌ها را تعطیل کردیم ولی در اصفهان نتوانستیم همه علما را موافق بکنیم...^۲

بحث بر سر این نیست که آیا همه علمای اصفهان با تعطیل نماز جماعت موافق بودند یا نبودند و این ادعا تا چه پایه‌ای صحت دارد و یا ساختگی است، نکته در کیفیت روایت و نقل خاطره است که به قصه‌بافی مسخره‌آمیز و کودکانه بیشتر می‌ماند تا یک داستان واقعی: «اگر من نماز نروم یک وقت می‌آیند می‌گویند چرا؟! یک وقت یک پاسبانی از شهربانی می‌آید ما را می‌گیرد»!! گوینده این خاطره بر آن است به خواننده وانمود کند که این عالم مهم اصفهان به اندازه یک کودک خودباخته و وحشتزده بوده و درک و شعورش نیز بیش از حد یک کودک نبوده است! عمداً از این روحانی نام نیاورده است تا هر کسی روی عناد و غرض و کینه‌ای که با یکی از علمای آن روز اصفهان دارد، جریان را به آن مقام نسبت دهد و با طرف خود تسویه

۱. نقطه‌چین مربوط به متن اصلی است.

۲. همان، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

حساب کند! در خور نگرش است که در خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان او آمده است: «... مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند، زیربنای انقلاب مردم‌اند نه مسئولان... ما نمی‌توانیم مردم را نادیده بگیریم... باید ملاحظه‌کاری نکرد... و مردم را در جریان امور گذاشت...»^۱

اکنون باید پرسید چرا در خاطرات منسوب به او، مردم را نادیده گرفته و نامحرم دانسته‌اند و نام «یکی از علمای مهم اصفهان» را از مردم پنهان داشته‌اند؟! آیا این خود دلیل زنده دیگری بر دورویی و فریبکاری تنظیم‌کنندگان خاطرات منسوب به آقای منتظری نیست!

♦ طعنه به علمای مشهد

در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گویی انگیزه آن است که به حساب یکایک علما و مراجع برسند و شخصیت‌های روحانی را به صورت فردی و به شکل دسته‌جمعی بی‌آبرو و بی‌اعتبار سازند و به گمان خام خود در میان جامعه ساقط کنند! تنظیم‌کنندگان خاطرات آن‌گاه که آیت‌الله بروجردی و عالمان بزرگ اصفهان و حومه را به زیر سؤال بردند، به سراغ علمای مشهد رفته و چنین خاطره‌بافی کرده‌اند:

... خصوصیات قومی و روحیات ناسیونالیستی هم به این قضیه (تعیین مرجع تقلید) کمک می‌کرد، مثلاً یادم هست این داستان را مرحوم امام برای من نقل کردند، ایشان فرمودند: مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی که فوت شد، علمای مشهد جمع شدند که مرجع معین کنند، یکی از آقایان در آن جلسه می‌گوید آقای حاج آقا حسین قمی برای مرجعیت خوب است ولی ریشش دست پسرش آسید مهدی است، آقای بروجردی هم خوب است ولی ریشش دست حاج آقا روح‌الله است، ما بیاییم آسید محمود شاهرودی را معین بکنیم که در اختیار خودمان باشد... مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا مهدی اصفهانی (رحمت‌الله علیه) در آن جلسه گفته بودند پس این جلسه ما از جلسه سقیفه کمتر نیست.

ما آمده‌ایم ببینیم چه کسی اعلم و لایق است یا اینکه ببینیم چه کسی ریشش دست ماست.....^۱

این داستان را از قول امام در خاطرات آورده‌اند، لیکن آقای منتظری اگر به راستی چنین داستانی را بازگو کرده چرا لحظه‌ای اندیشه نکرده است که چگونه امام در سخنرانی‌های عمومی و یا نیمه عمومی خود هیچ‌گاه به بازگو کردن این داستان پرداختند و حتی به آن اشاره نکردند؟! آیا خردمندان و عقلای قوم هر آنچه می‌شنوند بی‌تأمل و نسنجیده بر زبان می‌آورند؟ دور از نظر نیست که در ارتباط آقای منتظری با علمای مشهد هم آزرده‌گی خاطری بوده است که به آوردن این داستان و یا ساختن آن به نام امام منجر گردیده است؟! در این داستان نه

آقای منتظری در دوران رهبری امام برای دفاع از هادی و مهدی هاشمی، امام و انقلاب را فروختند و راه خود را از انقلاب اسلامی و خط امام جدا کردند و برای دستمالی، قیصریه را به آتش کشیدند. در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی نیز بنابر آنچه در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است، می‌بینیم چه آسان به مقام ولایت پشت کرده و با مرجع زمان ارتباط خود را قطع کرده است.

تنها علمای مشهد به زیر سؤال رفته‌اند، بلکه مرحوم حاج آقا حسین قمی و آقای بروجردی نیز مورد اهانت قرار گرفته‌اند.

♦ اهانت، اتهام و نیش و طعنه به بزرگان

از جریان‌های ناگوار در خاطرات منسوب به آقای منتظری اهانت، اتهام و نیش و طعنه به

مراجع و علمای ایران و نجف است که با شیوه‌های زشتی مطرح و دنبال شده است و نشان از این واقعیت دارد که افزون بر روحیه انتقام‌جویی و تسویه حساب‌های شخصی دست‌های مرموزی به منظور پیشبرد توطئه روحانی‌ستیزی در تنظیم این خاطرات در کار بوده است و دستگاه‌های جاسوسی و عناصر ضد روحانی کوشیده‌اند که اتهام و اهانت به روحانیت «به ویژه مراجع» را از زبان آقای منتظری و به نام خاطرات او بازگو کنند و تیشه به ریشه روحانیت بزنند.

در این کتاب به اصطلاح خاطرات، امام و آیت‌الله اراکی را به پارتی‌بازی متهم کرده، آورده است:

... رفتم خدمت امام به ایشان عرض کردم آقا! امروز آمده‌ام برخلاف روزهای دیگر حضرت‌عالی را ناراحت کنم و مطالب ناراحت‌کننده‌ای را بگویم... مثلاً بر حسب منقول، مریم اسدی که عضو مؤثر مجاهدین بوده و نوه مرحوم آیت‌الله آقای سید محمدتقی خوانساری است و دویست سیصد نفر را جذب مجاهدین کرده است، چون او نوه آقای خوانساری بوده به آقای آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی متوسل شده‌اند و ایشان به شما متوسل شده و شما فرموده‌اید او را آزاد کنند...^۱

آقای منتظری در این ادعا با عنوان «حسب منقول» به امام و آیت‌الله اراکی نسبت ناروا داده است، بدون آنکه توضیح دهد راوی و ناقل این دروغ چه عناصر یا گروه و سازمانی بوده‌اند؟ آیا باند هادی و مهدی هاشمی آن را ساخته و پرداخته کرده‌اند یا خود سازمان منافقین؟ یا دیگر عناصر مرموزی که بیت او را به لانه جاسوسی تبدیل کرده‌اند؟

در جای دیگری بر ضد دو مرجع دینی آورده است:

... نقل می‌کنند در همان ایام که این مصاحبه پخش می‌شد و این مسائل مطرح بود^۲ مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا هاشم آملی (رحمت‌الله علیه) پدر همین آقایان لاریجانی‌ها

۱. همان، ص ۵۲۳.

۲. مصاحبه‌های مهدی قاتل و مسائل جنسی فتح‌الله امید که به همین جرم اعدام شد.

به ملاقات مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمت‌الله علیه) رفته بودند بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود، سینی چای را گذاشته بود و می‌خواست برود، مرحوم آیت‌الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بودند خیر تو هم بیا همین جا بنشین، می‌ترسم اگر تو نباشی بعدا بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند...^۱

بی‌تردید روح مقدس آن دو عالم روحانی به سازنده و گوینده این داستان رسوا و شرم‌آور لعنت می‌فرستد و آن بت‌پرستانی که برای تبرئه بت‌ننگین خود (مهدی قاتل) به چنین دروغ‌پردازی‌های وقیحانه‌ای متشبث شده‌اند بی‌تردید با دین و ایمان از این دنیا خواهند رفت و سرانجام این شرک آشکار آنان را به انکار الوهیت خواهد کشانید و این هشدار است که قرآن آن را به صراحت اعلام کرده است: «ثم کان عاقبت الذین اساءوا السواء ان کذبوا بایات الله»^۲ در راستای بدنام کردن و به زیر سؤال بردن مراجع شیعه، در این خاطرات آمده است: ... وقتی به مرحوم آقای حکیم اعتراض می‌کردند که چرا شما از حکومت ایران حمایت می‌کنید، می‌گفت آخر تنها یک کشور به نام شیعه است که جایگاه فقه صادق آل محمد است و پادشاه آن شیعه است، در مقابل حکومت‌های دیگر ما ناچاریم اینها را تأیید کنیم...^۳

اعتراض مبارزان اسلامی به آقای حکیم این بود که چرا در برابر رژیم شاه و خیانت‌های آن به اسلام و استقلال ایران قیام نمی‌کنند و به مبارزه دست نمی‌زنند و پاسخ آن مرحوم این بود که کاری از ملت بر نمی‌آید و مبارزه ما راه به جایی نمی‌برد و نتیجه‌ای در بر ندارد. آقای حکیم هیچ‌گاه به صورت رسمی از رژیم شاه حمایت نکرد و در پشتیبانی آن رژیم اقدامی صورت نداد و حتی با آن رژیم و شخص شاه به شکل مستقیم مکاتبه و مراوده‌ای نداشت و اعتراضات خود را غالباً به وسیله علمای بزرگ تهران و خطاب به آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله میرزا احمد

۱. همان، ص ۶۱۶.

۲. قرآن کریم، ۳۰، ۹.

۳. خاطرات، ص ۱۵۸.

آشتیانی دنبال می‌کرد و با لحن تندی رژیم را مورد اعتراض و استنکار قرار می‌داد و او هیچ‌گاه چنین سخنی درباره شاه «پادشاه شیعه است» بر زبان نیاورد و این اتهام دیگری است که در کتاب خاطرات به نمایش در آمده است.

از اتهام دیگر به مراجع در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری نسبت‌های ناروایی است که به امام و به مرحوم آیت‌الله خوانساری می‌دهد و ادعا می‌کند:

... مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری هم که در یک صحبت یا نوشته — که حالا دقیقاً یادم نیست — گفته بود این اصلاحات ارضی غلط است و زمین‌ها غصب است و نمی‌شود در آن نماز خواند و از این راه وارد شده بودند، آیت‌الله خمینی خیلی ناراحت شده بودند و در یک شب که ما پنج شش نفر منزل ایشان بودیم گفتند بروید هر جوری هست با آقای حاج سید احمد بگویید این چه وضعی است؟ ایشان با این کار خود به این نهضت ضربه زد و برای اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می‌شورانند، اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است راه مبارزه نیست....^۱

اولاً آنچه را که به حاج سید احمد خوانساری نسبت داده‌اند هیچ‌گاه ایشان نه بر زبان آوردند و نه به قلم و این دروغی است که در کتاب خاطرات به ایشان نسبت داده‌اند. ثانیاً امام برخلاف ادعای بالا صریحاً بر ضد اصلاحات ارضی شاه موضع گرفتند و اعلام کردند زمین‌های تقسیم شده غصب است و نماز در آن جایز نیست و «اینکه فردا کشاورزان را علیه ما می‌شورانند» از دروغ‌های آشکاری است که جناب آقای منتظری و یا باند حاکم در بیت او ساخته و به امام نسبت دادند. امام مردم ایران و طبقه کشاورز را بهتر از کسان دیگر می‌شناخت و می‌دانست که هیچ‌گاه برخلاف موازین اسلامی کاری صورت نمی‌دهند و بر ضد مراجع اسلام نمی‌شورند. افزون بر این امام در راه انجام تکلیف از شورش مردم پروا نداشت، امام مردم تکلیف و مرد وظیفه بود و در راه انجام وظیفه از خوشامد و بدآمد مردم پروا نمی‌کرد. این‌گونه سخنان، از آن کسانی است که پایه‌های ایمانشان سست است، پیوندشان با ماوراءالطبیعه قوی نیست و یا

۱. همان، ص ۲۰۷.

اصولا پیوندی ندارند، از این رو جو زده‌اند و همه تلاش و کوششان این است که به گونه‌ای سخن بگویند، موضع بگیرند و رفتار کنند که مردم را جذب کنند و مردم به آنان روی بیاورند و در نتیجه در زندگی دائما دچار تناقض و ناهمگونی هستند، یک روز هوادار سرسخت ولایت مطلقه می‌باشند و حتی بر این باورند که رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس باید از جانب ولی‌فقیه منصوب گردند و روز دیگر ادعا می‌کنند که «مردم همه کاره‌اند» و ولایت‌فقیه محدود و گاهی اصولا منتفی است!!

از دیگر نسبت‌های ناروا به آیت‌الله خوانساری و تحریف تاریخ که در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده این است:

آقای منتظری اگر برای کوبیدن و به زیر سؤال بردن علمای بزرگ اسلام و مراجع عظام انگیزه شخصی نداشت، سازمان‌های جاسوسی، گروه‌ها و احزاب مرموز سیاسی نمی‌توانستند از زبان او و به نام خاطرات او، آن همه هتاک‌ها، یاهو‌گویی و اهانت و جسارت به بزرگان دینی و عالمان اسلامی را تدارک ببینند و به عنوان «خاطرات فقیه عالیقدر» توطئه روحانی‌ستیزی را دنبال کنند.

... پس از اینکه مرحوم آیت‌الله خوانساری مسئله اصلاحات ارضی را در تهران مطرح کرده بودند مزاحمتی برای ایشان ایجاد شده بود، عده‌ای در بازار ایشان را هل داده بودند و عمامه ایشان افتاده بود و به ایشان اهانت شده بود...^۱

روشن نیست که منظور از «عده‌ای در بازار» چه کسانی هستند؟! آیا گوینده خاطره می‌خواهد و انمود کند که «عده‌ای» از مردم بازار که طرفدار «اصلاحات ارضی شاه» بودند برای

آقای خوانساری در بازار «مزاحمتی ایجاد کردند» و «ایشان را هل داده بودند»؟! آیا این اندیشه و نقشه دنبال می‌شود که وانمود کنند که «اصلاحات ارضی شاه» در میان مردم نیز هوادارانی داشته و آنها در پشتیبانی از شاه و اصلاحات او به علما و روحانیان تعرض می‌کردند؟! آیا اصولاً از آنچه برای آقای خوانساری در بازار پیش آمد آگاهی و اطلاع درستی نداشتند و تیر به تاریکی سخنی گفته‌اند؟! احتمال دوم ضعیف است، زیرا از مطالبی که در کتاب خاطرات آمده است به دست می‌آید که دست‌اندرکاران تنظیم خاطرات منسوب به آقای منتظری، کتاب «نهضت امام خمینی» را دقیقاً و سطر به سطر مطالعه کرده و از مطالب آن در خاطرات خود استفاده کرده‌اند. جریان برخورد با آقای خوانساری نه ارتباطی به موضع ایشان علیه اصلاحات ارضی داشت و نه «عده‌ای» بی‌نام و نشان در بازار «مزاحمتی برای ایشان ایجاد» کرده بودند، بلکه در پی مخالفت امام با رفتارند شاه، بازار تهران در روز سه‌شنبه دوم بهمن ۱۳۴۱ رسماً تعطیل شد و تظاهرات گسترده‌ای در بازار و حومه برپا گردید. طبق دعوت علمای تهران از مردم، قرار شد اجتماعی در مسجد سید عزیزالله برگزار شود و آقای خوانساری برای شرکت در این اجتماع از منزل بیرون آمدند و همراه با انبوه تظاهرکنندگانی که شعار می‌دادند «رفراندم قلابی مخالف اسلام است» رهسپار مسجد شدند که به طور ناگهانی با حمله وحشیانه ارتش شاه و نیروهای نظامی روبه‌رو گردیدند، شماری از تظاهرکنندگان زخمی و دستگیر شدند. در این حمله ارتش، آقای خوانساری نیز مورد تعرض قرار گرفت و صدمه دید و ناگزیر به بازگشت شد.^۱

از آنجا که انگیزه و اندیشه تنظیم‌کنندگان خاطرات تحقیر بزرگان و علما بوده است می‌بینیم این جریان را به گونه‌ای بازگو کرده است که انگار عده‌ای از مردم برای آقای خوانساری مزاحمت ایجاد کرده و به ایشان اهانت کرده‌اند، چنان‌که در جای دیگر این خاطرات، آقای خوانساری را این چنین مورد استهزا قرار داده است:

... آیت‌الله خوانساری هم چیزی را در آن وقت امضا نمی‌کردند. به یاد دارم در آن وقت از باب متلک می‌گفتند اگر در یک ورقه فقط لا اله الا الله را بنویسید مع‌ذالک ایشان حاضر نیستند [آن را] امضا کنند....^۱

مراجع نجف نیز از اهانت تنظیم‌کنندگان خاطرات منسوب به آقای منتظری مصون نمانده و این‌گونه به زیر سؤال رفته‌اند:

... یادم هست آقای وحید خراسانی که آن زمان^۲ تازه از نجف آمده بود، یک روز من را دید و گفت من در یک مجلس دیدم آیت‌الله گلپایگانی آمد، آیت‌الله شریعتمداری آمد، آیت‌الله نجفی آمد، آیت‌الله خمینی آمد، همه این مراجع در یک جا جمع شدند، من بهتم زد. در نجف که بودم اصلاً محال بود که مثلاً آیت‌الله حکیم با آیت‌الله سید محمود شاهرودی با آیت‌الله خویی در یک مجلس جمع شوند، حتی در یک مجلس فاتحه، وقتی آن یکی می‌آمد، آن دیگری می‌رفت....^۳

نخست باید دانست که در سال ۱۳۴۱ آقای وحید خراسانی «تازه از نجف» نیامده بود، بلکه سال‌ها بود که در ایران به سر می‌برد و در مسجد سید عزیزالله و در برخی مساجد دیگر منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. در پی آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱، او ایران را ترک گفت و رهسپار نجف شد، دوم اینکه عدم حضور مراجع نجف در یک مجلس نیز دروغی بیش نیست و نگارنده خود شاهد حضور آقایان نجف در مراسم و مجالس مختلف در کنار یکدیگر بوده است.

در خاطرات منسوب به آقای منتظری این نقشه دنبال شد که پیشینه مبارزاتی شهید بهشتی و شهید مطهری - طبق سیاست منافقین و گروه‌های لیبرالیستی که از این دو تن دل پرکین و چرکینی دارند - نادیده گرفته شود، از این رو، آورده‌اند:

۱. خاطرات، ص ۲۳۷.

۲. زمان ماجرای «تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی» (۱۳۴۱).

۳. همان، ص ۲۰۹.

... آن وقت که مسئله انقلاب و زندان و تبعید و شکنجه و این حرف‌ها بود آقای بهشتی در این وادی‌ها نبودند. البته آقای مطهری هم تقریباً همین‌گونه بودند و بیشتر مشغول کارهای علمی بودند...^۱

و در مورد دیگر آمده است: «... آقای مطهری هم از وقتی که رفته بود تهران دیگر خیلی در جریان مبارزات به صورت مستقیم نمی‌توانست باشد...»^۲

از روزی که نهضت امام در سال ۱۳۴۱ آغاز شد، این بزرگواران ارتباط مستمر و منظمی با امام و علمای قم و مجاهدان اسلامی داشتند و برنامه گسترده زیرزمینی و سازنده‌ای را برای پدید آوردن تشکیلات سیاسی و سازمان‌یافته اسلامی پایه‌ریزی کردند، نیروهای پراکنده مذهبی را در تشکیلات واحدی سامان دادند و از پراکنده‌کاری و هرز رفتن نیروهای مذهبی پیشگیری کردند، نیروها و سازمان‌هایی که زیر نظر آقایان

در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گویی انگیزه آن است که به حساب یکایک علما و مراجع برسند و شخصیت‌های روحانی را به صورت فردی و به شکل دسته‌جمعی بی‌آبرو و بی‌اعتبار سازند و به گمان خام خود در میان جامعه ساقط کنند!

بهشتی و مطهری شکل گرفته بودند از نظر علمی، اعتقادی و شیوه مبارزه نیز آموزش دیدند، از این رو، تا روز پیروزی انقلاب اسلامی در مسیر اسلام پایدار و استوار ماندند و جریان‌های الحادی، التقاطی و لیبرالیستی نتوانستند آنان را جذب کنند و نهضت اسلامی را به نفع گروه و سازمان خود مصادره کنند. به همین جهت، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و لیبرالیستی از این دو شخصیت بزرگ علمی خشمگین و عصبانی هستند و نقش آنان را در سامان بخشیدن به

۱. همان، ص ۴۴۷.

۲. همان، ص ۲۱۷.

نیروهای اسلامی و پیشگیری از لغزیدن و به بیراهه رفتن آنان به درستی دریافته‌اند و برای همین است که در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود تا آنجا که مجال پیدا کنند بر آن بزرگواران می‌تازند و مبارزات زیربنایی آنان را نادیده می‌گیرند، بلکه وانمود می‌کنند که آنان اصولاً در این وادی نبوده‌اند!! و انگار از آغاز نهضت و مبارزه اسلامی اصولاً خبر نداشته‌اند، گویا در ۱۵ خرداد ۴۲ این شهید مطهری نبوده‌است که به زندان گسیل شده و مدتی را در زندان و تحت فشار گذرانده است.^۱

در مورد آقای فلسفی نیز در کتاب خاطرات، حق‌کشی شده و اتهام ناجوانمردانه‌ای را که گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» بر او وارد کرده‌اند چنین تکرار کرده است:

«... بر آقای فلسفی شرایط مختلفی گذشته، یک وقت که کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها خیلی ادا در می‌آوردند، منبر می‌رفت و از سلطنت و دولت علیه کمونیست‌ها حمایت می‌کرد...»^۲

در صورتی که آقای فلسفی هیچ‌گاه از سلطنت و شاه حمایت نکرد و جریان لزوم وجود شاه و اینکه حتی زنبور عسل نیز ملکه دارد از دروغ‌های شاخدار و آشکار «جبهه ملی» و «توده‌ای‌ها» بود.

در خور توجه و تأمل است کسانی که شعارشان این بود که «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» و حتی در اساسنامه خود وجود شاه را لازم و بایسته می‌دانستند و تا واپسین روزهای سلطنت وفاداری خود را نسبت به او به اثبات رسانیدند، برای فلسفی واعظ دست گرفتند که گفته است مملکت شاه می‌خواهد و روی این دروغ تا آن پایه تبلیغ نمودند که بسیاری آن را باور کردند!

۱. از آنجا که در این مقال، مجال بررسی پیشینه مبارزاتی شهید بهشتی و شهید مطهری نیست، خوانندگان عزیز را به مطالعه اسناد آنان در ساواک و نیز به مطالعه زندگینامه آنان فرا می‌خوانیم.

۲. همان، ص ۳۴۹.

♦ پیرایه‌های بی‌پایه به امام

بسیاری از اتهاماتی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری به دانشمندان روحانی و مردان برجسته علم و سیاست وارد شده است - مانند اینکه آقایان بهشتی و مطهری اصولاً در وادی مبارزه نبودند و یا اینکه آقای فلسفی در روزگاری از سلطنت دفاع می‌کرد و مانند آن، گواه دیگری بر این واقعیت است که بخش‌هایی از مطالبی که در کتاب خاطرات آمده است از گفته‌های آقای منتظری نیست.

نمی‌توان باور کرد که نامبرده از فعالیت‌های سازنده سیاسی - مبارزاتی آقایان بهشتی و مطهری تا این پایه بی‌خبر بوده که می‌پنداشته است آن اندیشمندان در دوران مبارزات اسلامی و نهضت امام خمینی اصولاً در این وادی‌ها نبوده‌اند. گروه‌هایی مانند منافقین، «جبهه ملی»، «نهضت آزادی» و کارشناسان سازمان سیا و موساد که در پی پیروزی انقلاب اسلامی شخصیت‌هایی مانند

از دیگر نمونه‌های آشکاری که حضور و دگراندیشان را در تنظیم خاطرات آقای منتظری نشان می‌دهد، اتهامی است که از زبان او بر امام وارد آورده و آن رهبر الهی را عامل و مسبب جنگ ایران و عراق وانمود کرده‌اند.

بهشتی و مطهری را سدی در برابر مطامع شیطانی و نفوذ خود در مراکز کلیدی نظام می‌دیدند و از بصیرت، درایت و طرح‌های علمی و مدیریتی آنان اندیشناک بودند، چنین پیرایه‌هایی را بر آنان می‌بستند و در شب‌نامه‌ها، روزنامه‌ها و سخنرانی‌های خود پیوسته دم می‌گرفتند که بهشتی و مطهری پیشینه مبارزاتی ندارند. آن روزهایی که مبارزان در زندان‌ها شکنجه

می‌شدند، این آقایان اصولاً در این وادی‌ها نبودند^۱ و... اکنون می‌بینیم که این پیرایه بی‌پایه و ناروا در خاطرات منسوب به آقای منتظری تکرار شده است که نشان از نقش منافقان نفوذی و دیگر گروه‌های لیبرالیستی در تنظیم این خاطرات دارد.

از دیگر نمونه‌های آشکاری که حضور و دگراندیشان را در تنظیم خاطرات آقای منتظری نشان می‌دهد، اتهامی است که از زبان او بر امام وارد آورده و آن رهبر الهی را عامل و مسبب جنگ ایران و عراق وانمود کرده‌اند. در نوشته‌ها و خاطرات برخی از عناصر ضد انقلاب برون‌مرزی صریحاً آمده است که تندروی‌ها و پافشاری خمینی روی صدور انقلاب، صدام حسین را به حمله و جنگ با ایران واداشت!! اکنون می‌بینیم که در خاطرات منسوب به آقای منتظری این دروغ آشکار چنین تکرار شده است:

... وقتی که انقلاب پیروز شد یک غرور مخصوصی، هم بیت امام (رحمت‌الله علیه) و هم ما و هم دیگران را فرا گرفت. اصلاً در ذهن همه این بود که گویا عالم را مسخر کرده‌ایم... و لذا در بعد سیاست خارجی، شعارها همه بر اساس صدور انقلاب و اینکه انقلاب مرز نمی‌شناسد و این قبیل مسائل متمرکز بود... من یادم هست آن وقت‌ها در رابطه با دولت‌ها وقتی با امام صحبت می‌شد، ایشان متغیر می‌شدند اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند و اشکال این بود که هم حساب همه دولت‌ها را یکی کردند و هم مواضع اصولی علیه دول ارتجاعی را بدون احتساب عوارض آن و آمادگی لازم برای آن عواض به صورت خیلی حادی مطرح می‌کردند. جوی که در ایران بود این بود که عراق کی هست؟ عربستان کی هست؟ شیوخ خلیج کی هستند؟ قذافی کی هست؟... من احساس می‌کردم که ما مورد تهاجم قرار می‌گیریم... یک روز رفتم منزل آقای شیخ محمد یزدی در قم... به امام عرض کردم: هر انقلابی که در دنیا به پیروزی می‌رسد معمولاً هیئت‌های حسن نیتی را برای کشورهای مجاور می‌فرستد و خط مشی خود را برای آنها توضیح می‌دهد و با آنها تفاهم می‌کند و این‌گونه که امروز عراق و دیگران تحریک شده‌اند و دائماً بر

۱. چنان‌که اکنون نیز درباره آیت‌الله مصباح به این ترفند دست زده‌اند و همین اتهام را به ایشان وارد می‌کنند.

علیه ما تبلیغات می‌کنند خطرناک است. بجاست هیئت‌های حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تشنج‌ها کاهش پیدا کند. ایشان فرمودند ول کن ما کاری به دولت‌ها نداریم. من عرض کردم ما که نمی‌توانیم دور کشورمان دیوار بکشیم... ایشان فرمودند: خیر ما می‌خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم، اصلاً ایشان هیچ حاضر نبودند که اسم دولت‌ها به میان بیاید... بالاخره این زمینه برای آنها فراهم شده، دولت‌های استعماری هم با توجه به همین احساس وحشت به آنها نزدیک‌تر شدند و آنها را تحریک و تطمیع کردند تا بالاخره عراق به ما حمله کرد...^۱

نخست باید دانست که غرور و سرمستی از پیروزی، از آن انسان‌های ضعیف‌النفس، کم‌جنبه، جوزده و نیازده‌ای است که مسائل را از دریچه مادی می‌نگرند و از معرفت خدایی و پیوند ویژه با عالم ماوراءالطبیعه محروم‌اند و همان‌گونه که در پیروزی‌ها، مغرور می‌شوند و از حال طبیعی بیرون می‌روند در شکست‌ها نیز سرخورده و مأیوس می‌گردند، خود را می‌بازند و به تسلیم و سازش و کرنش و معامله و مجامله تن در می‌دهند، لیکن انسان‌های خودساخته، وارسته و تکامل یافته، در

امام عارفان و پیشوای سالکان، پیروزی خود را در خداشناسی و پیوند با مبدأ لایزال می‌دیدند و بزرگ‌ترین پیروزی خود را در رضای خدا و انجام تکالیف اسلامی می‌دانستند و پیوسته در اندیشه انجام تکالیف خویش بودند. بارها اعلام کردند اگر ما بتوانیم به وظایف دینی خود عمل کنیم به بزرگ‌ترین پیروزی دست یافته‌ایم.

پیروزی و شکست حالتی یکسان دارند و اصولاً پیروزی و شکست برای آنان مفهومی ندارد و از نظر آنان ناچیز و بی‌اهمیت است، پیروزی‌ها را ریشخند می‌کنند و به شکست‌ها پوزخند

۱. همان، ص ۵۶۷ - ۵۶۵.

می‌زنند. امام عارفان و پیشوای سالکان، پیروزی خود را در خداشناسی و پیوند با مبدأ لایزال می‌دیدند و بزرگ‌ترین پیروزی خود را در رضای خدا و انجام تکالیف اسلامی می‌دانستند و پیوسته در اندیشه انجام تکالیف خویش بودند. بارها اعلام کردند اگر ما بتوانیم به وظایف دینی خود عمل کنیم به بزرگ‌ترین پیروزی دست یافته‌ایم. از این رو، پیروزی و شکست ظاهری را ناچیز می‌شمردند و پیروزی مادی و ظاهری را از آن غفلت‌زدگانی می‌دانستند که از «اسرار عشق و مستی» بی‌خبرند و کودکانه به دستاوردهای مادی دلخوش می‌دارند و در «رنج خودپرستی» به سر می‌برند. امام در پی پیروزی در جریان تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی خطاب به روحانیان یادآور شدند:

... به خواست خدا استقلال و حیات مملکت در آتیه دست شماست و هر چه پیش بیاید یا به نفع شما و یا به ضرر شما می‌باشد، از این دو حال خارج نیست، اگر به ضرر شما بود، باید شکست روحی نخورید. شکست ظاهری مهم نیست، آنچه مهم است شکست روحی می‌باشد. اگر انسان شکست روحی بخورد دیگر تا آخر نمی‌تواند خود را باز یابد، باید به گورستان برود، شکست برای کسی است که آمال و آرمانش دنیا می‌باشد و ذخایر دنیوی قلب او را فرا گرفته است، شکست برای کسانی است که معتمد به شیطان‌اند و به عالم دیگر ارتباط ندارند ولی کسی که رابطه با خدا دارد، کسی که به ماوراءالطبیعه مرتبط است شکست ندارد... انسان موحد، انسان مسلم، انسان متصل به خدا شکست نمی‌خورد... و اگر به نفع شما تمام شد دست و پای خود را گم نکنید و پا از گلیم خود فراتر ننهید، نه آن طرف جزع و فزع داشته باشید و نه این طرف زیاده‌روی کنید...^۱

بنابراین، این امام نبودند که در پی پیروزی انقلاب اسلامی «یک غرور مخصوصی» ایشان را «فرا گرفت» این عناصر بیگانه از عرفان و معنویت بودند که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی به گونه‌ای مغرور شده بودند که در خطبه نماز جمعه تهران به دنیا اعلام جنگ می‌دادند و با اعلام

حمایت از «نهضت‌های آزادیبخش» می‌خواستند دنیا را تسخیر کنند.

دوم اینکه شعار صدور انقلاب، شعار مترقیانه و اندیشمندانه‌ای بود که باورمندان به انقلاب از سر عشق به ملت‌ها می‌کوشند کالای ارزشمندی را که به دست آورده‌اند به آنان عرضه بدارند که اگر پسندیدند آنها نیز آن را در اختیار بگیرند و معنی آن صدور فکر و فرهنگ است نه صدور توپ و تانک و نه حمله نظامی و کشورگشایی.

سوم، این ادعا که درباره دولت‌ها «وقتی با امام صحبت می‌شد، ایشان متغیر می‌شدند، اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند... اصلاً ایشان هیچ حاضر نبودند که اسم دولت‌ها به میان بیاید و...!»، از آن دروغ‌های آشکار و به اصطلاح عامیانه «شاخداری» است که در خاطرات منسوب

ما می‌خواهیم با همه دولت‌ها - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - با حفظ احترام متقابل روابط دوستانه داشته باشیم.

به آقای منتظری به چشم می‌خورد. البته در خاطرات مزبور دروغ‌های زیادی آمده است که از کینه‌توزی‌ها، غرض‌ورزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها حکایت دارد. گویا دست‌اندرکاران خاطرات یاد شده بر آن بوده‌اند همه کسانی را که به نحوی در عزل آقای منتظری نقشی داشته‌اند با دروغ و حيله و تهمت و برچسب به زیر سؤال ببرند و بدنام سازند، لیکن از این واقعیت غفلت داشته‌اند که «و الله خير الماکرین»، عرض خود برده و زحمت ما داشته‌اند. در مورد ادعای بالا که امام «به دولت‌ها اعتنایی نداشتند و هیچ حاضر نبودند اسم دولت‌ها به میان بیاید» باید دانست که اتحاد دولت‌های اسلامی و همکاری و هماهنگی آنها با یکدیگر به عنوان یک استراتژی برای امام مطرح بود و امام به این وحدت به عنوان یک آرمان نگاه می‌کردند و در راه تحقق آن تلاش داشتند، و این واقعیت در پیام‌ها و سخنرانی‌های امام به خوبی منعکس است. اکنون بایسته است مجلدات صحیفه امام را ورق بزنیم و از موضع امام درباره دولت‌ها آگاهی یابیم تا واقعیت‌ها بهتر روشن شود، تا آفتاب آید دلیل آفتاب! هنوز بیش از پنج ماهی از

پیروزی انقلاب اسلامی گذشته است که امام در دیدار با مشاور رئیس‌جمهور پاکستان در امور خارجی در ۶ مرداد ۱۳۵۸ اعلام می‌دارند:

... ما می‌خواهیم با همه دولت‌ها - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - با حفظ احترام متقابل روابط دوستانه داشته باشیم. ممالک اسلامی با این مخازنی که دارند، اگر آن طور که خداوند فرموده است، نسبت به یکدیگر اخوت داشته باشند، نه در اقتصاد به کسی احتیاج دارند و نه در فرهنگ و سایر جهات... همه دولت‌ها درد را می‌دانند ولی توجه به درمان آن ندارند. همه می‌دانند که چون اتحاد نیست، در نتیجه، چپاولگری‌ها و غارتگری‌ها به وجود می‌آید ولی در مقام عمل نیستند که اختلاف‌های دولت اسلامی را برطرف کنند...^۱

چنان‌که می‌بینید امام بر آنند که «با همه دولت‌ها» حتی دولت‌های غیر اسلامی، «روابط دوستانه» داشته باشند و آرمان بزرگشان رفع «اختلاف‌های دولت‌های اسلامی» و اتحاد آنان است. امام این آرمان مقدس و آرزوی دیرینه خود را در دیدار با وزیر امور خارجه ترکیه در ۲۱ خرداد ۱۳۵۸ چنین اعلام می‌کنند:

... من امیدوارم که بین دولت‌های اسلامی یک اخوت اسلامی، همان‌طوری که قرآن امر فرموده است پیدا بشود، اگر این اخوت اسلامی در بین ممالک اسلامی پیدا بشود، یک قدرت عظیمی است که هیچ یک از قدرت‌های دنیا نمی‌توانند به پای آن باشند و من از خدای تبارک و تعالی مسألت می‌کنم که این معنا در همه دولت‌ها تحقق پیدا بکند و همه موفق بشوند که برای اسلام باشند و همه موفق باشند که اخوت اسلامی خودشان را حفظ بکنند و همه موفق باشند که در خدمت ملتشان باشند...^۲

امام در دیدار با هیئتی از کشور عمان، در ۶ تیر ۱۳۵۸ چنین بیان داشتند: «... ان شاء الله

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۵۰.

۲. همان، ج ۸، ص ۸۸.

امیدوارم که همه دولت‌ها و ملت‌ها تحت لوای اسلام جمع شوند و...»^۱

امام در دیدار با سفیر سومالی در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ موضع خود را در مورد دولت‌های اسلامی چنین اعلام کرده‌اند:

... روابط ما با دولت‌های اسلامی همیشه باید قوی باشد. دولت‌های اسلامی باید به منزله یک دولت باشند، کأنه یک جامعه هستند، یک پرچم دارند، یک کتاب دارند، یک پیغمبر دارند. اینها همیشه باید با هم متحد باشند... و اگر این آمال حاصل بشود که بین دولت‌های اسلامی از همه جهات وحدت پیدا بشود، امید است بر مشکلات خودشان غلبه کنند و یک قدرتی بزرگتر از قدرت‌های دیگر در مقابل سایر قدرت‌ها باشند...»^۲

در دیدار سفیر جدید بنگلادش با امام در تهران در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸، امام آرزوی قلبی خود را درباره دولت‌ها و ملت‌های اسلام چنین بیان کردند: «... من میل دارم دولت‌ها و ملت اسلام هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیکتر باشند...»^۳

آیا امام آگاه و عارف ما که این‌گونه در آرزوی اتحاد دولت‌ها و ملت‌ها در زیر پرچم اسلام بودند، می‌توان گفت که «اصلاً به دولت‌ها اعتنایی نداشتند و هیچ حاضر نبودند که اسم دولت‌ها به میان بیاید»؟! اینجاست که آشکار می‌شود در خاطرات منسوب به آقای منتظری چقدر

من امیدوارم که بین دولت‌های اسلامی یک اخوت اسلامی، همان طوری که قرآن امر فرموده است پیدا بشود.

دروغ بافته‌اند چه نسبت‌های ناروا به افراد داده‌اند، چه حق‌کشی‌ها کرده و چه داستان‌ها ساخته و به نمایش گذاشته‌اند که اگر خاطرات منسوب به آقای منتظری را دروغ‌نامه بنامند گزاف

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۷، ص ۱۹۹.

۳. همان، ص ۳۵۱.

نباشد.

از زبان آقای منتظری به دروغ آورده‌اند که «یک روز رفتم منزل آقای شیخ محمد یزدی در قم به امام عرض کردم... هیئت حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود...!!» در صورتی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی هیئت‌های مذاکره‌کننده میان ایران و کشورهای منطقه به شکل مستمر در رفت و آمد بودند و بسیاری از هیئت‌های سیاسی که از دیگر کشورها به ایران می‌آمدند با امام دیدار و گفتگو می‌کردند که آوردن آمار آن از مجال این نوشتار بیرون است. با نگاهی به صحیفه امام می‌توان دریافت که در همان نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی، مقامات سیاسی کشورهای مجاور و دیگر کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دیدارهای گرم و صمیمانه‌ای با امام داشته‌اند و از رهنمودها و محبت‌های دلگرم‌کننده امام برخوردار گردیده‌اند، آنچه در خاطرات منسوب به او آمده است: «جوی که در ایران بود این بود که عراق کی هست، عربستان کی هست، شیوخ خلیج کی هستند، قذافی کی هست؟» از دیگر دروغ‌های ساخته و بافته لیبرالیست‌ها و دیگر عوامل نفوذی در بیت آقای منتظری است که بر آنند به هر شکلی مردان و مردم انقلابی و رهبر انقلاب و عملکرد آنان را به زیر سؤال ببرند. با نگاهی به برخی از دیدارهای امام با هیئت‌ها و مقامات دیگر کشورها، دروغ بودن این ادعا نیز برملا می‌گردد. امام در دیدار با هیئت نمایندگی عالیرتبه مذهبی دولت سعودی در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ اظهار داشت: «... اولاً تشکر می‌کنم از این وفد^۱ و از امام محترم^۲ و از ملت حرمین شریفین، ریاض و از جلالت ملک^۳ که شما را برای تفقد از ما اینجا فرستاده است...»^۴

نیز امام در دیدار با هیئت اعزامی لیبی به سرپرستی عبدالسلام جلود (نخست‌وزیر آن روز لیبی) اظهار کرد:

۱. هیئت سیاسی.

۲. امام جماعت وقت مسجدالحرام.

۳. ملک فهد پادشاه عربستان.

۴. صحیفه امام، ج ۷، ص ۶۵.

... من از شما که از طرف معمر آمدید و برای ما سلام او را آوردید تشکر می‌کنم و سلام

مرا نیز به ایشان و به ملت لیبی ابلاغ نمایید من از خداوند تعالی می‌خواهم که تمام

ملتها و دولتها بیدار شوند و همه ملتها و دولتهای اسلامی به هم پیوند کنند و...^۱

برخوردهای محبت‌آمیز و پدرانۀ امام تنها با دولتها و مقامات کشورهای اسلامی نبود، بلکه در برابر دیگر دولتها حتی دولتهای مقتدر نیز امام تلاش داشتند موضعی مسالمت‌آمیز و سازنده داشته باشند، به عنوان نمونه بخشی از پیام امام به رئیس‌جمهور فرانسه را در پی می‌آوریم. تاریخ این پیام ۲۸ خرداد ۱۳۵۸ است:

... ما دست شما را می‌فشاریم و امیدواریم که روابط دوستی‌مان بیش از پیش توسعه

یابد و استحکام یابد. آقای رئیس‌جمهوری: خواهشمندم مراتب حق‌شناسی من و

آرزوهای مرا برای سعادت ملت فرانسه بپذیرید...^۲

روابط ما با دولتهای اسلامی همیشه باید قوی باشد. دولتهای اسلامی باید به منزله یک دولت باشند، کأنه یک جامعه هستند.

راستی به رغم موضع مسالمت‌آمیز، صلح‌جویانه و وحدت‌آفرین امام در برابر دولتهای همجوار و دیگر دولتها که در پیام‌ها، دیدارها و گفتگوهای ایشان نمایان است، چه انگیزه‌ای دست‌اندرکاران خاطرات منسوب به آقای منتظری را بر آن داشته است که امام را به بی‌اعتنایی و

خصومت به دولتهای کشورهای اسلامی و دیگر دولتهای جهان متهم کنند و با کمال بی‌شرمی حمله دامن‌شانه صدام را به ایران، برآیند تندروی‌ها و بی‌اعتنایی‌های امام بنمایانند. به نظر می‌رسد انگیزه اصلی از این اتهام ناروا و پیرایه بی‌پایه، به زیر سؤال بردن خط امام و نادرست جلوه دادن اندیشه‌های اسلامی و ضد لیبرالیستی امام است که خطر جدی و ریشه‌ای

۱. همان، ج ۸، ص ۱۹۶.

۲. همان.

برای استکبار جهانی و عوامل آن پدید آورده است. البته توطئه روحانی‌ستیزی و انگیزه انتقام‌جویی نیز مایه و مسبب دیگر این دروغ‌پردازی‌ها و پیرایه‌تراشی‌ها است. دنباله توطئه روحانی‌ستیزی در خاطرات منسوب به آقای منتظری را به مجال دیگر وا می‌گذاریم و در پایان این بخش بایسته است به آقای منتظری یادآور شویم: ننگ‌بار و ناهنجار خاطراتی که بر دروغ‌پردازی‌ها، پیرایه‌تراشی‌ها، انتقام‌جویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها به مردان خدا و عارفان بالله پایه‌ریزی شده باشد که بی‌تردید شرمساری، روسیاهی، بدنامی و جهنم ابدی را برای صاحب آن به همراه دارد.